

فارسی بلگرام

(خطابہ)

سید علی اصغر بلگرامی

مددگار مقید عدالت کو تولی امور عامہ سرکار

(در جلسہ)

شعبہ جامعہ معارف حیدرآباد دکن

در جمعہ ۱۳۳۱ھ مطابق ۱۳۳۲ء  
بیچ الاول

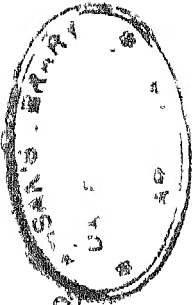
مطبوعہ اعظم اشتم بکس چارمنیا چیت درآباد دکن

۱۲۷  
۵۰۰





PE2916



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فارسی بلگرام

حصہ اول نظم

۳۹۱۱

آقا کے سرین جلد و حضار محترم

موضوع خطابہ امروز فارسی بلگرام است و ادب فارسی نظم و نثر است چون در ابتدائے ادب فارسی نظم قبل از نثر به وجود آمد لیکن نظم بلگرام را امروز بعضی آقایان میرسانم و در خطابہ دیگر نثر فارسی بلگرام را بیان خواهم نمود۔ پیش از آنکہ تاریخ شعر فارسی بلگرام را بمستعان عرض کنم مخفی حقیقت یہ اقام و ماحل زبان فارسی بیان کنم تا معلوم بشود کہ مباحثی شعر فارسی بلگرام نقلی بلگرام نظم و ماحلہ وارد زبان فارسی را در اقسام چهار گانہ قسمت می توان کرد۔

اقسام زبان فارسی | (۱) قدیم (۲) اوتار (۳) پہلوی (۴) اسلامی

فارسی قدیم (۵۵۰ ق م - ۳۳۰ ق م)

یعنی فارسی قدیم ایران کنونی دارا و جدادش نطق می کردند و سیم الخط این زبان مثل پیکان بود بہ ہمین جهت آنرا خط پیکانی یا سمارتی می گفتند۔

فارسی اوستا

یعنی فارسی کتاب حضرت زرتشت۔ اوستا کہ مصحف پارسیان است و ہمیں زبان بودہ لیکن عصر و جاے استعمال آن درست معلوم نشده۔

دوره پهلوی ۲۲۶ سیمایی (م) - ۲۵۲  
 پهلوی فارسی خالص بودنی آمیزش عربی - این زبان نو شیروان عادل و  
 اجداد و احفادش بوده - زند شبح اوستا در زبان پهلوی است -

دوره اسلامی (۲۵۲ - ۱۱۰۰ م)

شعر فارسی در عهد اسلامی پنج مراحل را طر نموده

مرحله اول (۱۱۰۰ - ۱۲۵۰ م)

رومی - اسدی - عنصری - فردوسی

مرحله دوم (۱۲۵۰ - ۱۳۵۰ م)

خاقانی - انوری - نظامی - نبطیاریانی

مرحله سوم (۱۳۵۰ - ۱۵۰۰ م)

سعدی - سلمان ساوچی - خواجهی کرمانی - حافظ شیراز

مرحله چهارم (۱۵۰۰ - ۱۶۰۰ م)

عرفی شیرازی - نطوری - جلال اسیر - نظیری - بیدل - ناصری -

مرحله پنجم

آغاز این مرحله از ۱۶۰۰ م شروع شده می توان گفت که واقعا آغاز فارسی جدید

ایران از همین زمان شده ابوالشیرازی این عهد قانی بوده و مجد دین عصر

متشع ایران جمال الدین افغانی و ناظم الدوله در پیسیریده قانون بودند و از

سمی شکورایشان باندازه انقلاب سیاسی در انقلاب ادبی در خاک ایران نظام شد

که از عواقب آن وجود مشروط و تبدیل قاجاریه و جذبات و طبیعتی نامیر

آغاز عهد بیکر این است مقصود از این نهضت این بود که هر چه ملکه هم که از قوانین پهلوی

است از زمان مرحله سوم متاخر و متاخر اگر هم و متاخر علما و خطا

می باشد و فردان دانشمندان شهر بر خاسته مجلس افتاده و استفاده بکمال خوبی  
آزاسته و در السنه تازی و فارسی و هندی و اوغوری و اوهند و اغلبشان  
سادات بوده اند.

بعد از واقعه شهوات حضرت زید شهید بن امام زین العابدین که در ۴۶۶  
روی داد پسرش عیسی موتمن الاشبال ترک سکونت مدینه کرده به بصره آمد از آن بعد  
یکه از احفادش سید ابوالفرح واسطی در شهر واسطه که ما بین کوفه و بصره واقع  
بود اقامت ورزید و واسطه را حجاج بن یوسف ثقفی در ۲۶۹ هجری بنا کرده و این  
را واسطه القصب نیز می گفتند زیرا که فی در آنجا خیل به هم می رسد و قلم واسطی شهر است  
بر عبدالواحد بلگرامی ذوق گوید

دانی که خوشنویسی با زبان چیت  
و علمه میزد اومی مندر باید  
و او از ادب که با تلم واسطه

است رسم شهر فایاس حق میطی  
سید ابوالفرح واسطی به سبب مع چهار پسر از واسطه برآمده به غرّه بن شافق  
پس آنجا به با پسر که سید محمّد بن نام داشت به واسطه رجعت نمود و پسران  
دیگر به همدا افتادند از آنجا سید ابوالفراس بعد سادات بلگرام است.

اول کسی که غم بلگرام کرده سید حسین بن سید ابوالفرح ثانی بن ابوالفراس  
بوده چون در فوجی بلگرام رسید و خیمه خود را بر جای بلند جانب غرب شهر نصب  
نمود از اهل آنجا مسلمانان و ده گاو و نذر رسول مقبول برسم جهانی پیش سید حسین  
میاورد و سید آنرا فوج کرده با همراهمان خود تناول کرد و کشتن کنور را به بلگرام  
پیش راجه ساندی رفته استغاثه بر ضد گاو کشی کرد و او با اتفاق راجه قبیح با سید  
جنگید سید بعد از محاربه بنا بر قلت جمعیت عثمان از تخیر بلگرام مسطوف داشت

بعد از آن واقعه خواجہ عابد الدین و سید محمد صفری به مقدم گرامی بلگرام را شایسته اگر  
ساختند خواجہ عابد الدین بلگرامی از قدام او لیا، بلگرام است - سید شیخ بن سید  
بلگرامی در کتاب مرآة المتبتدین می نویسد -

”خواجہ عابد الدین بلگرامی قطب وقت و صاحب لایت بوده یکس رامید و خلیفہ گرفت  
و خود را پنهان می داشت چون ما بین بلگرام و قنوج و ریاض گنگا است به لیا علی  
از بلگرام به قنوج وقت حرکتی که خبر وارش و بر روی آب می رفت و بقی می خواند  
شام می آمد و یکس از ان اطلاعی نه داشت -“

در آخر ایام زندگانی خارق عاداتی از و سرزد و تشرش فاش گردید سلطان شمس الدین  
الیش در تحقیق اطلاع یافته در مقام اعتقاد آمد بعد از ان خواجہ دوم شوال ۳۳۳  
بعالم روحانی پیوست - سید محمد صفری بلگرامی گوید -

سیر باید کرد یاران نو بهار بلگرام	بر زم قنار دار و سیر زار بلگرام
هر نفس عطش گستان مین بومید	خوش دماغان از نسیم مشک بلگرام
اهل معنی کبریا رسد می پسند	از سواد اعظم دولت بلگرام
شش جهت تنگ است بر جلالش	بر فراز عرش ناز و شهنشوار بلگرام
خواجہ کمال عابد الدین قطب الدلیا	حلقه باب جبریم او حصا بلگرام
از در و در و موب این خسرو عالینجا	سر به چشم ملک باشد غبار بلگرام
آستان اشرف او بوسه گاه آستان	بارگاه اقدس او دستخار بلگرام

شهر دلی در ۱۱۵۳ هجری بمصرف اسلام درآمد تا بخش از لفظ افش و او  
بر می آید بعد از ان به انقضای میت و پنجال در عهد سلطان شمس الدین  
الیش در ۱۲۱۶ هجری سید محمد صفری (بن سید علی بن سید حسین بن سید ابوالفتح تانی  
که جدا علایم جمیع سادات حسنی واسطی بلگرام است بلگرام را مرکز ریایات اسلام ساختند

و تاریخ فتح بگرام از لفظ "حب او" برمی آید. چنانچه علامه میرزا جلیل بگرامی در تصیده  
نظمی فرماید:

جد کلان محمد صفری که تیغ او / تاریخ آن ز لفظ (خدا داد) بشهری  
منفتح گشت در زمن شاه امتیش / بر بگرام یافت مستح و منطقی  
امروز در بگرام سنگی از نگهبانان قدیم کتیبه زمانه سید محمد صفری که  
در و نام سلطان المیش و سینه بهری نقش کرده اند موجود است و  
آنها از دیوار قلعه برآورده و در دیوار محله سید واره نصب کرده اند و صو هذا.

(۱) حامی البلاذری العبادی الامان لاهل الدمان و اسرته ملک  
سکیان صاحب الخاتمه فی ملل العالم ظل الله فی الخافقین ابو المظفر بلقیش  
السلطان ناصر (امیر المومنین لاسنات) ....

(۲) سلاطین افتخارا اهل الملوك الشرق فرخ السلطان فی اداء الله  
تکلیفه فی الشهور سنه سبع عشر و ست مائه.

سید محمد صفری پس از تسخیر بگرام پیش سلطان شمس الدین المیش رفت و بوسیله خواج  
قطب الدین بختیار کاکی فرمان عیسی پادشاه حاصل کرد و مضمون فرمان این بود که  
"محصل زمین پرگنه بگرام ده کی چنانچه در شیخیه تصرف است می گرفته باشند"  
از آن عهد تا زمان سلطان ابراهیم بن سکندر لودی مالیات ده یک از یکسده  
بگرام محمول بود از عهد بابر پادشاه در آن متحول تغییر راه یافت عبارت فرمان محمول  
بن محمد بن فیروز شاه این بود.

چنانچه در عهد سلاطین ماضیه عشره عین خلیفه ادا انا الله و الله اعلم  
بد هندا فی السابع و العشرین من ربیع الآخر سنه خمس و ثمان مائه  
و طرفة آن فرمان بخط ثلث قدیم بدین عنوان بود.

”الواقع بتأید الرحمن ابوالحاج محمد شاه بن محمد شاه بن فیروز  
شاه السلطان“

سید محمد صفری بعد از فتح بلگرام در محفل قدم اقامت افشرد و سی و یک سال ایام  
زندگانی بسر آورده در چهاردهم شعبان المعظم ۱۲۰۵ هجری بمقام قدس خرامید مسیر  
حبلیل گوید

در سال شصت و نهم و پنج فوج کز	ز تکیه بر نمارق سر سبز و عبقری
شعبان روز چهاردهم ضحوة شبنین	کز بال روح کرد بر عقیقه سافری
باشد بلگرام مزار سبک کش	بر مرقدش کند تلاکح و درمی

ابوالشیراز بلگرام | از قدمای شترانی بلگرام که کلام فارسی او صنایع و بلاغ را دارا است  
شیخ نظام بلگرامی بود و ضمیری تخلص می کرد. او تربیت کرده عم خود  
شیخ سلیمان بود که از چاکران با امتیاز اکبر پادشاه بوده. ضمیر همواره با امرای  
عهد سمری بود و باعث تمام می گذرا و ایند ساخ و فوات ضمیری در شاه جهان آباد است  
اتفاق افتاد مبارک خان دلوئی تایخ و فاش در قطف ذیل بضبط آورده

مالک ملک نظم شیخ نظام	شاعر نادر و فصیح کلام
در قصیده شده بهر زمان	در غزل گشته خسرو ایام
بست رخت بقا ز ملک فنا	کرد و آهسته سوخت خلد خرام
کرد و اندیشه بهر تار بخش	خودم گفت - آه آه نظام

دیویش در قصیده و غزل و رباعی و صنایع شری پانزده هزار بیت است و قصیده  
او بر اقسام دیگر فایز است و از ادب است

جز آئینه در رو تو دیدن که تواند	جز شبانه زلف تو دیدن که تواند
آهنگ که حساب را نبود باز نسختی	جان بخش کلام تو شنیدن که تواند



صدیق کشیدند از هر سو بضمیری پیوند هوائی تو بیدن که تواند

ایضا

آن ترک شوخ دید و خود از دود بکیت  
از ناله و فغان من آمد جهان بجان  
هر تیر بر دلم که دو ابروی او کشید  
چون نامه نیاز ضمیری رسید خواند  
یارب چنین خراب کن از خانان کیت  
آن نگدل گفت که آیا فغان کیت  
دانستم از طعیدان دل از کمان کیت  
پرسید به سبیل تفضل از آن کیت

ایضا

نرم که شوی جلوه گر ای سیمین انجا  
چشمم که بود خانه خوش آب هوایی  
میر عبد الواحد بلگرامی و احد و شاد بدی غلص میکرد صاحب که امانت بود  
شیخ عبد القادر بد اوئی در منتخب التواریخ نوشته

عبد الواحد بلگرامی بسیار صاحب فضائل و کمالات و اخلاق امین و  
صفات رفیع و دار و شری برزیه الارواح نوشته و در اصطلاحات  
صوفیه خیلی رسایل نوشته از آن جمله سنابل نام و غیر آن تصانیف لایقه  
نیز دارد و میر طبع نظم بلند دارد

میر علاء الدوله قزوینی در نفایس المآثر آورده

میر عبد الواحد از اکابر سادات قنوج است و خالی از نشانه فقر و درویشی  
نیت و سلیقه شعر خوب دارد

چون صیت بزرگی میر عبد الواحد سامعه نواز اکبر پادشاه گردید مقصدی را نزد میر  
فرزاد و با کمال تمنا در خواست ملاقات نمود و میر بدرگاه سلطانی رسید پادشاه  
اعزاز و اکرام تمام به تقدیم رسانید و پانصد پیگه زمین از بلگرام بعنوان سید و خال

نیاز کرد و چنانچه خود می‌سنرماید  
 بنده را حضرت جلال الدین اکبر پادشاه  
 شاه چندان سرفراز کرد و از لطف و کرم  
 پس عطا فرمود پانصد بیگمه مارا از زمین  
 چار صد بیگمه از ان و اودم بفرزدان خوش  
 عمر گر می از صد سال استخاوزه بوده ارتمال ایشان در شب جمعه سوم ماه  
 رمضان المبارک شانزده در بگذرد اتفاق افتاد - میر در تصنیف خود در حل شهادت  
 دیوان حافظ می‌سنرماید -

آری کس در فن غزل تمیذ خواجہ حافظ شیرازی است قدس سره  
 و خواجہ نیر بہ شاگردی خود مرا قبول کرده و گویا باین صنیف ایمانی نموده  
 هر که در طور غزل نمک حافظ آموخت یار شیرین سخن نادر گفت این است  
 دیوان غزل موزن از موجد است از افکار او است

### (بیت)

مرد بنگ چو دل بصلح آمد  
 ز گریه خانه مردم خراب خواهم کرد  
 کوچه که من قصه زلف تو در از است  
 دانی که خوشگویی ما از بر اے صیت  
 می بلطف نشین تا ز خوشین خیرم  
 خیال غیر تو نقش بر آب خواهم کرد  
 بورا نتوان بست درین نافه که باز است  
 ماییم واسطی و تسم نیز واسطی است

### غزل

دل و جان تا که بهر رخ تو باختم ام  
 جلوه قدر ترا سدره و طوبی محال است  
 تو سن هست خویش از دهر جان باختم  
 تا منم از تو بفرودس نه پرداخته ام  
 خاگان خرد از طبع بر انداخته ام  
 دعا عطا پند مفرمان سود از ده را

و بیدم تاخته پیرشادی افواج غمت سما که در عالم عشقت علم افراخته اند

بیت

واحد مد اعرودین تن همه دم است زان روئے گفته اند فقیران کجدم دار

رباعی

یارب که فزون رفقه گفته از عدد دم پیوسته قرین صفت دیو و دودم  
بدر اشهرم نیک ازان نیک بدم باشد که رسد از کست یک دم

قطعه

شادی صبر کن که میگذرد راحت و رنج هر چه آید پیش  
لیک از سیرت بزرگانیت رنج غیری برای راحت خویش

میر احمد بن سید عبداللہ بلگرامی پدر حقیقی علامی میر عبدالجلیل بلگرامی  
بوده در محاسن صفات و لطافت و ظرافت ممتاز بودند هموار و خوش

کتاب و مقابلہ و تصحیح و تفسیر آن اشغال می نمود و خط نستعلیق را در نهایت خوبی  
و خط شکسته را بغایت شیوہ و خوشنمایی نگاشتند لغات بسیار متخضر خاطر ایشان

بوده چنانچه برای سفر کتابی تالیف نموده آنرا (زاد الطرط) نام نهاده بودند که اکثر  
لغات را جامع بود. از بارگاه شاه فیض جباری برگزیده خورجو و حکومت واسه

دوازده کردی شاه جهان آباد ایشان موقوف بود بسیار مرفه الحال میگذاشتند  
تباریخ چهارم جمادی الاخره ۱۰۹۰ بمقام مراد آباد رحلت فرمودند و بعد از شش ماه

سنا بوفش را به بلگرام نقل کردند علامه میرزا ابوالکلامی از آئینه که میرزا (تختیهم فیهما السلام)  
تاریخ سال فوت یافته از ابیات آنجناب است

این مر و مهری که بر اوراق چرخ افراشته نام نورانی اشد و تیغ حد راست  
قیمت ذات علی را مصطفی دانست پس جوهر نیکو شاد آنکه نیکو گوهر است

سز آن رازیکه ایزد بارسل خوش گفت  
در ضمیر انور شاه ولایت مضمر است  
بوی مهر تب او پیداست در دل هست  
فاش گرد دعابت جانی که خود مغرب است  
عشقی بلکرامی | سید برکت بلکرامی عشقی مخلص سپرزاده میر عبد الواحد بلکرامی بود در  
منتهای رخت حیات پوشید مولد و نشا و نش بلکرام بود اما در مارمه  
قیام داشت و هانجار روز عاشورا در کماله غمان از عالم سفلی تاخت همواره چراغ  
ارشا می افروخت و ملقب بر صاحب البرکات بود. ثمنوی ریاض عشق و دیوان  
عشقی دارد این ابیات از اوست

من آن جامم که پیشیم سجده می آرد مینا  
بجام من چه می بینی که باشد افسر مینا  
بیاون قطره ام بجز خرم و صفه مینایی  
که از خمیازه سیری کرده ام تا کشور مینا

### بیت

گهی سنگی بر گیسوی میزند عاشق  
سر شوریده را آرسه شرکار این چنین باشد  
چشم دل دایم دیگر از نگاه ما میس  
گردگوی خویش می گردیم راه امیر  
به دیو پیر بخان باش می پستی کن  
دفع ساقی با جریه گیر دستی کن  
کشود عقد این کار گسسته می خوی  
بره برده به صنم خانه بت پستی کن

صنایا و بلکرامی | حافظ سید ضیاء الله بلکرامی در بلکرام مسند خدا پستی و تدریس علوم  
می آراست و در عصر خود نهایت مکرر می زیست ارتحال او در بیت پنجم  
شبان روز سه شنبه کشته واقع شد. علامه میرزا ذمیفراید -  
نظمش در همین است و نشرش با مصحف شعروا نشاد دول مرتبه انتخاب است

از افکار اوست

### بیت

قطره می که لبی بی تو چشیدن گیرد  
نگاه داشته از چشم چسکیدن گسیرد

## بیت

براه دیده دور دیده درختهای مشرق نشانه ام که خیال تو راه گم نه کند

## رباعی

اے لطف تو آب بر سر شعله خشم چون بوم بدست خلق تو خاره ششم  
گو یا گرد و ادب چو آبی به سخن بینا گرد و حب چو بکشتابی ششم  
میرزا فضل محمد بلگرامی استاد علامه میرزا زاد بلگرامی بوده و قریب  
به هفتاد سال بر مسند تدریس احیاء علوم پروخت و بسیار طلبه

از فیض گریه با وج استاد می رسایند رحلت او در بلگرام بیست و چهارم  
ذی الحجه ۱۲۸۵ واقع شد این رباعی از نتیجه فکر اوست

گر بواهی سوزنی نیاز ظاهر آنوقت کی آتش سوز دل تو انداخت  
چون صورت پروانه فانی خیال گرد و شمع گشت و یک قند آنوقت

علامی میرزا عبد الجلیل حسینی واسطی بلگرامی از خواص آفتیاء و اجله  
علما عصر بوده ولادت با سعادتش سیزدهم شوال ۱۲۸۵ در دی

داد. بهین طالع سید ارشاد ولایت را در خواب دیده و بعیت کرده چنانچه در  
قصیده منقبت زبان به او اے شکر می کشاید

دین پناها تقضل آنکاها دل پاک تو شمع عرفان است  
کی شنای تو حد همچو منی است زانکه بیرون ز حد امکان است  
من غلام و مرید و فرزندم ربط دل سخت شوق جنان است  
مدعی گرد لیل می خواهم ذکر آباء به نص فرقان است  
کرده ام بعیت تو در دیاد این سعادت و فضل همان است  
و ستم آخر گرفت بهر کم می شناسم که این چه احسان است

من و این رتبه از کجا لیکن مور پرورده سلیمان است  
 دست عبد الجلیل و دامن تو التماس نجات و نفعان است  
 علایم در جمیع علوم عقلی و نقلی خصوص حدیث و تفسیر و لغت و فنون تاریخ و موسیقی  
 افتداری عظیم هم رسانیده بود حافظه شریف بر تبه بود که قاضی الفهم  
 اوله الی آخره از برداشتن چشم روزگار کهن سال صاحب کمال باین جامعیت  
 کم مشاهده کرد و ندیم بلگرام بمیامن وجود او شهره آفاق گردید - طرازی  
 و واسطی و عبد الجلیل مخلص می کرد و سید علی معصوم صاحب انوار البیج در  
 سلفه العصری گوید -

”من در تمام عمر خود جامع غریب علوم مثل میر عبد الجلیل ندیدم“  
 مرتبه اول سید محمد فیض بلگرامی را براسه استغاثه از خان عالم حاکم بلگرام دکن  
 بشکر عالمگیر پادشاه برده کامیاب برگشت مرتبه دوم بهرامی میر محمد رضا خان  
 هنرکشاه بنبراده عظیم الشان بن شاه عالم بدکن شناخت در اسلام پور  
 از توابع بیجا پور اردوی اورنگ زیب را دریافت و از لوازم قدر شناسی  
 میرزایار علی بیگ سوانح نگار حضور علی پادشاه خلد مکان در سال ۱۱۳۰ هجری را  
 به منصب شایسته قبول چند از محال بلگرام خدمت بخشی گردی و فرائع نگاری  
 گجرات پیرایه امتباز بخشید و چهار خط جوی طلای دکن و یک شال نبر  
 از حضرت قتل سبحانی عنایت شده و در سال ۱۱۳۱ هجری خدمت بخشی گردی سوانح  
 نگاری و قتل نویسی سرکار بهک دیوستان از پیشگاه خلد مکان بمقامی ازلی  
 شد - از عهد خلد مکان تا عصر محمد شاه و زهر عصر سند استقلال خدمت از  
 وارا خلفه می آمد در سال ۱۱۳۰ هجری خود استعفی شده خدمات را بنام فرزند خود میر  
 محمد شاه بلگرامی منتقل کردند - اعظم اشغال علامه مطالعه کتاب و کتابت بود خط

استعین و شکسته را بغایت شیرین می نوشتند عمر شریف شصت و شش سال شش ماه  
 و ده روز بود که در بیت و سوم ربیع الآخر ۱۱۳۰ در شاه جهان آباد رحلت کردند  
 و حسب الوصیه نعش مبارک به بلگرام در عرض چهارده روز منتقل شد از پنج  
 طبع و الارسله تقریب در سال موسیقی و انشاء عقد العین و انشای وقایع ستاره  
 گده و دودش نوی بنظر درآمد اول سیمی به امواج انخیال که در تعریف بلگرام است  
 بیچی چند از آن نوشته می شود سه

آب و گل من که فیض عالم است	از خط پاک بلگرام است
سبحان الله چه بلگرمی	کوثر می و آفتاب صامی
خاکش گل و بهار عشق است	آتش می بی خار عشق است
از عشق سرشته این دو پاک	از روز ازل خیر این خاک
صمد لاله کزین دیار روید	تخمم دل و اعندار روید
هر گل که دمیده است زین خاک	خونین جگه بیت پیرهن چاک
نرگس نبود به صحن گلزار	منصور بر آمده است بردار
گل با سنبل بهم در آن خاک	آد نخته نسبی بفته اک
خورشید از این بهار نیرنگ	چرم و کلیدیت باخته رنگ
سنبل بچمن بود بهد ناز	زنگی بجه کمت انداز
از فیض هوای آن گلستان	سرسبز شود نفس چو ریحان
ز آتش که به سزه می زند جوش	همچون خط یار از بنا گوش
تا شد چمنش بدیده محوس	شد پیر و چشم بال طاووس
تابستانش که عیش با است	چون گرمی عشق سازگار است
گرمی اینجا است مایه زیت	گوئی که حرارت غریزیت

سرما چو دران صفایم آید  
 هر دو که از جگر گسندگی  
 چون موسم بر شکر آید  
 جولان سحاب شوخ طناز  
 درویش هوای نفس سرت  
 وز شاه ذک که هر شدست  
 شاهمنش یک تاز برسات  
 نقاره نواز حشمت خویش  
 از برق نموده تیغ خون یزد  
 ترکش ز تقاطع سارین  
 تاروی زمین بدست آرد  
 باریدن ریزه ریزه باران  
 نصی است ازین بهار مغرب  
 هر سو حسنی که شمه پرواز  
 تاپای کتان کند کاکل  
 صفهای شره به ترک تازی  
 قدی نهال جلوه نویسنه  
 از چین جبین باز خمیر  
 از دشتان گل بسم  
 از سینه شان که خوش بهار  
 شنوئی دیگر کسی به جواهر افروزد  
 در احوال شبن طوی محمد فرخ سیر یادت  
 غنفتای هوا به دو آید  
 افروده شود چو شمع شبنل  
 حسش بجهد کمال آید  
 چون خیل پری بود بر دراز  
 تا آخر دارقه بقره دوقت  
 تیغ هزار دانه در دست  
 ساغرش نشاء مهابات  
 مشکین عسلم سحاب در پیش  
 وز آب سپهر و لایق  
 در قوس شمع کمان رنگین  
 بر فوج حنزان شکست آرد  
 کرده وزق نشاء اثنان  
 غل مله و دو و دو اسکوب  
 از نوک نگه جگر رفوساز  
 سیرت نگاه پیر تافضل  
 مشغول نبرد سینه بازی  
 حسنی و بهار غمره گل ریز  
 در پائین نگاه بسته زخمیه  
 در خون شفق طپیده انجم  
 پیشانی صبح داغند ار است



بادختر راجه اجیت سنگه (۱۲۴۰) به سلک نظم کشیده - مسوده این ثنوی  
خطی علامی مرحوم در کتاب خانزمو بوی سید عطاء حسین ناظم تعلیمات حسد آباد مظهر  
در آمد

بهاری کرد گل عالم چین شد	شگفتن عام در هر انجمن شد
زمین را فروه نور و ز داوند	فلک را جامه زرد و ز داوند
چمن زمین شده دامن بریناز	ز گل طبل بشارت در جهان زد
درختان از طرب چون تامل	بجنبش برگها همچون جلاجل
نوی طوی شاه هفت کشور	جهان را نو بهاری ریخت و بر
شهنشاه سیر سیر فراری	خندید عصر سرخ شاه غازی
معین الدین محمد شاه حجه	شبه گیتی سستان سرخ بی شاه
طراز نو بهار بادشاهی	وجودش منظر لطف الهی

اسماء پیر دانه فارسی دد از ده مقام و بیست و چهار شعبه شش آوزده وی

لحن یار بد نیز بیان کرده	ز تار ساز راه راست پیدا است
دلت گره بر مقام عیش شیدا است	چو معشوق مقع دل ربانی
کنده هر پرده از عسرت فزانی	نماز پنجگاه از وی قضا شد
باین لذت چو زاهد آتش شد	بجام داده کحل اصفهان نیت
سختی نفس چون باده انگشت	نی از فیض نوا سر و همی شد
بهار نفسه چون در دل می شد	بمعنی گنج باد آوردین است
ز منظر هر نو آور شین است	

و فایک در آوردن اسماء نفات هندی و فارسی به کیفیت محمود و خاتمه  
داستان نغمه بیان میفرماید

جگر چوں دانه یا قوت سقمت  
 که تا هر سامعی کنار سانی  
 که نام پر دها در پرده گفتم  
 بوسیقی نه ارد و آشنای  
 نگردد و گر حسن صنعت بهگاه  
 مغل بار آگ هندی آشنایت  
 اگر آن این دیگر این آیداند  
 به نظم من ز معنی در نماند

## وصفت چرخان

شی روشن تر از صبح سعادت  
 زده هر شمع بر سر طره زر  
 مصفا چون دل اهل عبادت  
 زمر و ارید غلطان جامه و بر  
 درین شب شهبهار آتش خلوت  
 سر اسیر نیم سروتان نورست  
 چرخان صف زده چون شایه زر  
 که در هم داشت چون لف مغنیر  
 فتنه پای تا سر شد زبانه  
 چرخان جگر گشته دانه  
 دعا که دند بهر شاه چون من  
 که شمع سلطنت ز و باد روشن  
 این شنوی بمون وقت از نظر پادشاه نگذشت چنانچه میفرماید سه  
 بیابان الجبلیل بلگرامی  
 عروس سلطنت باروق مجا  
 کفند از عیش و عشرت شاه رانی  
 بود نایب طوی شادمانی  
 چو من این شنوی پایان رسیم  
 قلم در کعبه معنی روغنی رنگین  
 سخن سخنان برین لب گشودند  
 سخن را در تب کیوان رسیم  
 که بر هر صفه طاووسی انگشت  
 تلاش لفظ و معنی را استخوانند

دل از تحسین شان به خوش گنجید  
 که گراین شهنوی در محفل شاه  
 بچلده و می چنین اشعار فاخر  
 درین امر آنقدر تأخیر کردید  
 بی تیارخ این مصرع برآمد  
 به بحر رحمت اینده در آمد  
 در سال ۳۱۰ نیکو سیر نو خلد مکان (عالمگیر) را که در قلعه آگره مجبوس بود و سخت  
 نشانند امیرالامرا بسید حسین علیخان باشکر جبار قلعه را مفتوح ساخت عارفی  
 قصیده عزادار شهنیت انشاد کرد امیرالامرا بیخیز از رویه و اسب خلعت صله  
 می داد اما علای سر بقول فردینا ورد و قصیده ای است -

مشرود ای دوستان که در عالم  
 باغ از بس شکفتگی پر کرد  
 نو بهار از برای ستم شمار  
 که امیر اسد امراء  
 پیر اکبر آنکه در افواه  
 بود در حصن آگره مجبوس  
 داشت عیشی و کنج عافیتی  
 ابروی فست زده نمود کمان  
 خسر دین پناه شاه جهان  
 بنده اش کی قباد و کیاوس  
 بخشی ملک را اجازت داد  
 آن امیر جهانگیر امراء  
 نقد شد نیل بهار ارم  
 ساغر گل ز باوه شبنم  
 هر طرف از شکوفه رحمت دم  
 کرد و تسخیر قلعه عظم  
 یافت نیکو میر عکس علم  
 همچو مفهوم متع بعد دم  
 خاطر آسوده تر رسید جسم  
 زلف آتش گشت خم در خم  
 مسند آراست چار باش جم  
 نوکش گیه و سیزن جستم  
 تا کشد کلف از پرچم  
 چون حسین علی مهر بشیم

آمد و قلع را محاصره کرد  
 هر طرف شد مرتب از ساهاط  
 فتح قلع بزرگ سیغ نمود  
 من هم از باغ معنی رنگین  
 شعر که فضل من نه پوشیدی  
 کرد عبد الجلیل در تایخ  
 چار چیزش نشا افراباد  
 دست ز پاش و تیغ اعدا کش  
 چون حمله مکان در سلاطه قلع ستاره را که از شامیر قلع و کن بود در  
 اندک فرصت مفتوح ساخت علامی در یک شب یازده و تایخ و راسه اربع  
 ترتیب دای از نظر پادشاه گذرانید قطعه فارسی این است  
 چوشه ابهام زیر مختصر آورد  
 قلاع کفر شد مفتوح فی الحال  
 ز انگشتان شد برید ابهام  
 بعینه بود شکل سال بحری  
 چنین تایخ گفتن اختراع است  
 چو داسم اعظم در شماره  
 ترتیب او عدد و شش پارچه  
 برابر چار الف که دم نظاره  
 فی تایخ قسیر ستاره  
 شد از عبد الجلیل این آشکاره  
 مخفی نماند هر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت عدد یک هزار و یکصد و  
 یازده تصور نموده و بد ابهام را زیر مختصر شکل سه که بالای آن چهار الف  
 می نویسند خیال کرده و بند میان ابهام را هرگز نون سه قرار داده این  
 تایخ اختراعی است که هیچکس سوا علامی نگفت  
 چهارت علامی جبریل بلگرامی در فن عروض عربی و فارسی و ترکی و

و هندی بمرتبه نهايت بود و تشابه ایشان با امير خسرو از راه جامعيت علم  
و عمل و هم از جهت مصاحبت ارباب دول تمام است که امير خسرو از آغاز  
تا انجام با سلاطین دلی بسر برده و هفت پادشاه اخذست کرده طر فرائد  
علامی مرقوم هم بلو از م خدمت هفت پادشاه دلی از سلاطین تیموریه پیرود  
یعنی خلد مکان عالمگیر و شاه عالم و سقر الدین جهاندار شاه و محمد فرخ میر  
و رفیع الدرجات و شاه جهان ثانی و محمد شاه انار الله بر با هم - اشعار علامی  
اگر چه در دیبچ واقع شده اما در العرصه شعر از اصدی نه گرفت لایکبار  
دقی که رین رباعی از نظر خلد مکان گذر آیند -

کسری که بعدل بود عالم پرور      بی حرم آونخت پای زنجیر زور  
و ات ز کمال عدل تجویز نکرد      آونختن سلسله هم در کشور

پادشاه چهار خریطه از طلائى مسکوک دکن که آنرا اهن نامند بدست شهنزاده  
کام بخش فرستاد بنکابیکه نواب آصفیه اول بمناسبت وزارت دکن به  
شاهجهاں آباد تشریف آورد نواب امین الدوله وقایع خوان جنتعلی  
بنظامی مرحوم تکلیف اتمام غزل حضرت آصفیه کرده علامی قصیده در آن مین  
طرح کرده که مخلص این است -

تا حسن تر از طمع انوار بدست است      مه را همه شب کا سه گداوار بدست است  
سازمی پر سر مه بر دوش ز سر با      چشم بی هوش ساغر شراب بدست است

نواب امین الدوله قصیده را به نواب آصف جاهد رسانید بسیار خوش  
شد و تکلیف ملاقات فرمود علامی قصیده دیگر در پنج نواب آصف جاهد  
پرداخت و بموافقت امین الدوله نزد نواب رفته نواب آصف جاهد  
اعزان قراوان بلل آورد و برابر خود بی فاصله جاود قصیده را بتوجه

استماع نمود و جواب هر تحسین افشاند و صله نقد خلعت و اسب تکلیف فرمود و علام  
مروم موافق ضابطه قدیم خود پند میرفتند. قصیده این است  
بهار آمد و دوا کرد و عجب بند قبا  
ز بس که بیره دگل در عین اوجیم آورد  
گرقت قهوه کف در پیاله پاک  
شکنج طره سنبلی کست صید نظر  
دور آنوقت قصیده می فرماید

قلم نوشت برای وزیر کس تاریخ  
خز و شوق نگردد انقایدین صفا  
هزار و یکصد و سی چهار قصه نشاط  
وزیر کشور هنر آصف دوام بقا  
بمصرع عجیبی کرد و دعا  
دو گونه گوهر تاریخ زو شود پیدا

ساله ریاض النبییم فی احوال النبی الکریم و در ساله خلاصه السیر خطی علامی در کتابخانه  
راقم موجود است و تمثال علامی که در لباس درباری می باشد پیش خلد کان  
از روی آورده مصروف است و قانع خوانی اند هم بدست آورده ام و بیاض  
قلبی علامی که ششکل است بر انتخاب اشعار اساتذہ معاصره و شعرای تهذیب  
در کتاب خانه راقم موجود است. درین بیاض عنوانها مقلد معین کرده  
تحت هر عنوان کلام انتخابی راقم زده اند. اکثر صفحات این بیاض بخط  
شکسته و شفیعا (شکسته تعلیق) خط احباب علامی است که حسب فرمایش علامی  
جهت یادگار نوشته شده از جمله بعضی صفحات این بیاض خط امام  
ویردی ترکمان و صفحات چند در شکسته و دراز رنگ آباد نوشته شده  
رومی یک صفی ایں بیاض مصوری چاک است نقش لاله زبان دراز بسته  
که بغایت لطیف است از عنوان تهذیب و تذهیب بیاض مستفاد می گردد

که این بیاض علامی را نهایت عزیز بود و در انتخاب کلام سادته پس	اوقات گرامی بکار برده و در آخر بیاض می فرماید
جمع کرده هر خط طبع خود ابرو شمر	تا شنیدم پیچ از طاهر که گوئی گوهر است
شاعران جان از برای شعر نهان	دختر هر کس در حیا قفا و محبت شوهر است
این نسخه که از آراستگی چون چنین است	چون سخن سخن بر از گل و یاسمن است
تشبیه توان کرد معین چمنش	لیکن چون نظر کنی در اینجا سخن است
این نسخه که همچو گل در ورق در ورق است	از شک صفاش گل زیر عرق است
گر صد ورق است در گلستان گل	هر صفی این تر از گل را سبق است
درین سفینه نظر کن بخشیم معنی بین	که رشک بخت باقی و صورت چنین است
سفینه نیت غلط میکند که دریا کی است	که دست عقل از طرف دیگر چنین است
ز بخت تا سر او یک یک تامل کن	بر یک گوشت همه فقر و خویش چنین است
ز بخت غیر رشک است توده بر توده	دماغ و تشنه اندیشه چنین است
مغرق است ز بهر دهان غرقان	و بر هر کس همچو تنخ و شیرین است
بگیر خنده که مدح و عباد او بهم است	که در کلام خدا آخرین فقرین است
و نیتهای معایش در لباس جود	چو در سیاهی کشیده شنی پیرین است
عروس سنی در خلایق افلاک	چو جوین شده اند لباس شکرین است
ز گوشت که نه پنهانی تازه و تراو	بدست خصل و هنر شده زیاده این است
نبرد عقل و اوس عشاق است	ندیم حشوت و ترشک سلاطین است
سفینه همه در بحر دیده اندلی	سفینه که در و بحر بود این است

**رباعی**

این نسخه که کس نه پند باید کرد	تجربه خطش باب ز باید کرد
--------------------------------	--------------------------

شیرازه اش از زشته جان باید بست  
جله شش همه از تحت جگر باید کرد  
تو جگر علامی جانب شعر محض برای تقنن طبع و استیفاء صنوف کمال بود و الا  
شاعری را دون مرتبه خودی شناخت چنانچه می فرماید  
حاشا که خراز هنر شاعری کنم  
نقصان فضل ما است کمال سخن  
مقصود من طبع است از سخن  
ورن سزای تیر من نیست شاعری  
شعر که فضل من نبوشیدی  
می شدم دفن سخن اقدم  
شخصی مصرعی از بیت میزنا بیدل در مجلسی خواند که  
روز سوار شب کند اسپ چسراغ بیا  
و گفت کسی می تواند مصرع پیش بهم رساند علامی مرحوم که در آن مجلس حاضر  
بود فی البدیهه انشاکرد و

غره مشو که ابلق ایام اتمت  
روز سوار شب کند اسپ چسراغ بیا  
ابیات ذیل از کلام سحر نظام او انتخاب افتاده

### ابیات

شام غم را در سواد نامه پنهان کرده ام  
صبح مخمیری ده از صفحه مکتوب  
با نظار تو ای میر لاله در گلشن  
ستاده قهوه کف در پیاپی با قوت  
ای بال برق شوق من آتش غافل دانا  
ز خوش فتن دل فرکان من بستان و خط  
تا به میرنگی چشم سهیت کرد نظر  
سرمد از چشم تو افتاده در سواد گردید  
پرواز کج خلق نیالین سیه چشمان  
شیبانه چشمی خورشید روی من بنگر  
چشمش از زردید دید بهادر قصه دلم  
چون سیه مست که از روزن سینه افتاد  
بدون رنگ سر جای که با گیرد  
که چون سیه شده در آفتاب آهوش  
همچو صیادی که پاشد اندک اندوانه



دامن قره یاره یاره کرده است  
 پشت چشم تو گرم قافله ناز را  
 بدخیم چشم زدن در تمام جهان بدود  
 خاک سپه بکاسه چشم غزاله کرد  
 قدش بخت بهر عذر رلف افتاد پایش  
 نبض بیمار از نگاهت جوهر آینه ما  
 ز گستان را چو چشم آهوان روم میباید  
 گردون چشم کسی آمد فوج کون  
 حسزان چو گردنماید بهار نیلوفر  
 بر سر سردی تدروی بال خود را بکند  
 گل پیش کرد سر که بمنه برو باغ پایا  
 تاد انبوز و از دل بسیار داغ پایا  
 گل آینه از آب رخ او تازگی دارد  
 کتابین او از خطا بچین شیر از گلی دارد  
 در دیده و میدهد است بهار شفق رنگ  
 از ناله من جنت شد از شفق رنگ  
 چکید و رز زنگس گلاب یعنی چه

همسوی نگاه او ز شونخی  
 ای نگهت تیغ تبر غمره غماز را  
 خوش آن نگاه که تا مغر استخوان بدو  
 بنا چشم نیمست ترا دید روزگار  
 بستی داشت قصد گشتن من چشم شهلایش  
 ای طیار از گردن چشم تو دل در سینه خا  
 گردون چشمی که ما را سر بقالم میباید  
 نیزه بازان قره برق سوادان نگاه  
 خزان بهار نذر دلی خای نگار  
 پنجه رنگین ساقی سایه بر دنیا قلند  
 چون یار رنج کرد به گلکشت باغ پایا  
 بر خاک عاشقان قدم می نازنین من  
 رخس تا از بهار حسن زیبا غازی دارد  
 ز بهم پاشید و راق شکلیه صبر نادیم  
 ای یار کف بست نگار شفق رنگ  
 آنجسم نبود در شفق شام نمایان  
 ز چشمهای طرازی مرگهای غمت

## سر با عیا

چون در اله خویش محرم اسرارند  
 در منفعت مزاج دین جد دارند

اولاد علی خلاصه اسرار اند  
 تحلیل مواد فاسد کفر کنند

گل چینی این بهار ترویج است  
از میکرده غدیر خمستی است

از بهر محبت علی مرتبی است  
دل ساغر و مهر ساقی کوثری

این خط به از روضه ضو ان شده است  
منسوب به آفتاب تابان شده است

تا مرقد پاک تو خراسان شده است  
معلوم شد اکنون که خراسان چو

غافل شده از معنی این حرف عوام  
گر دید بنا و دین و سلام تمام

گویند که پنج است بنا و اسلام  
یعنی از حب پنجین در دنیا

در هر دو جهان از تو رو آفتاب پنج  
تا دامن پنجین بگسیدی زین پنج

از دوستی پنجین معنی سنج  
زان داود است تو خدای پنج انگشت

بی مهر تو طاعت کس نیست قبول  
کز نعل تو پیدا شد است از نعل

ای شیر خدا نفس بی نوح قبول  
شاید ز فی الحکم نمی آید بن

سید محمد مستخلص شاعر بن علامی میر عبد الجلیل بگرامی و تاج پنج جهان  
شاعر بگرامی و هم راجع الاول روز شنبه ۱۱۸۰ هجری متولد شد در فنون عربیست  
و نفی و محاضرات و دستگاهی عالی داشت در عهد محمد فرخ میر خدمت  
بخشی گری و سوانح و وقایع نگاری و لایت بهکر و سیستان از پیشگاه  
سلطنت بنام او مقرر شد چنانچه میر در ۱۳۳۰ هجری بمحل خدمات رسیدند  
و حکومت را به آئین تدبیر و حسن معاملات زد و آتی دادند و بعد از هنگام

نادر شاه خاطر از اقامت اینجا برخاست بیست و پنجم رمضان ۱۱۵۵ هجری قمری  
برآمده به مقیم محرم الحرام ۱۱۵۶ هجری قمری برگردم فائز شدند در ۱۸۵۵ هجری قمری عالم نقل  
کرد دیدند علامه میرزا آقا صالحی تاریخ گفت  
رفت قدسی زمان سید محمد از جهان

رساله تبصرة الناظرین از تصانیف میر مجرم در کتابخانه راقم الحروف  
موجود است این مجموعه شتم است بر بیان احوال بعضی از بزرگان ملوک  
خاصه آنانی که پیش از سنه هزار و یکصد بود و اندوین ابتدای سنه  
بغایت سنه و قانع مردان اطراف و اخبار سلاطین و احوال امراء  
خوانین بند بالا التزام نگاشته اند.

میر طبعی و قادی داشت چون از مطالعه کتاب یازمی پروا داشت عثمان  
اندیشه بودی سخن معطوف می ساخت اشعار و دالسنه مثلاً یعنی عربی و  
فارسی و هندی می ساخت این چند بیت از دیوان اوست

### بیت

دل در خم گیسوی نگار است پیمید  
در دام محبت چه شکار است بر پیمید  
چشم پوشیده ازین عالم تمانیا فتم  
چشم بپوشیده ازین عالم تمانیا فتم  
در آن گلشن که سر قیامت جانما شود  
بیکای خلق قمری دیده برین دیمید

### دیباچه

ساغر گیس خراب چشم شهلائی که بود  
و دیده آئینه هم محو تماشای که بود  
سرو خیز و از چنین چون آه که عاقلان  
این قدر جوش قیامت تارالای بود  
پیش مهر رخت قمر معلوم  
تره قد لب شکر معلوم  
یار دور است و کوه غمر حایل  
آفتاب آن طرف بحر معلوم

از نگاه دو چشم میگوینت بی خبر گشته اسم نه معلوم

(بیت)

لنگر از چشمه آینه آب خنجرش باشد که از حیرت پدید شد و زش بسط مار  
شب که در بنم و صاش صحبت متاب بود دست من در زلف تشکیش بجاشان بود  
اگر چه از نه نو چرخ ناخنی دارد ولی گره نتواند کشود کار مرا

(غزل)

اے رخت قبله جان جهان ابرو و لکشت بلال جهان  
با وجود تو در منی آید هیچکس در و لم خیال جهان  
چون سربانی نمودی بود این چنین گفته اندال جهان  
وقت پیری رسید و نیت خمید تنگ بر من شد محال جهان  
طول عمرم ملال دل آورد جمع گره دید با ملال جهان  
طفل راه حقیت قسم شاعر که چه هشتاد و دو سال جهان

(بیت)

آنکه بخشیده است وفق مصحف روی داد و حسن بد بسم الله ابروی ترا

(ایات)

محتب سرشار و زاهد بی خبر کس بدو چشم تو هشیار نیست  
کی نماید سحر و سوز و نظر قاضی دارد ولی رفتار نیست  
حسان الهند علامه میر غلام علی آرا حسینی واسطی بلگرامی  
آزاد بلگرامی که جد اعلا ی راقم الحروف می باشند و بیت و پنج ماه صفر ۱۳۱۶  
سنة بامسن سنی پوشیدند و کتب و رسی از هدایت تا نهایت آورده و در  
میر طفیل محمد بلگرامی گذرانیدند و لغت و حدیث و سیر نبوی و سنن ابوب

از خدمت جد ماوری خود علامی میر عبد الجلیل بلگرامی اخذ نمودند - در زمان  
 مرضی خال خود میر سید محمد شاعر بلگرامی نیا بتا خدمت میر بخشی و وقایع نگاری  
 سیوستان تا چهار سال انجام دادند و در سال ۱۲۵۳ هجری قمری سفر حجاز به تنهایی  
 از بلگرام راهی شده تا سرحد مالوه پیاده راه طی کردند اتفاقاً زیارات  
 نواب آصف جاه اول در دیار مالوه جلوه فکری بود بیت و دوم شعبان سال  
 مذکور ملاقات نواب آصف جاه اتفاق افتاد و با وصیفیکه مدته العزبان  
 به بیح اغنیاء نکشوده بود این رباعی در استغانت سفر بیت الله سرزده

ای حامی دین محیط جوده احسان      حق داد ترا خطاب آصف شایان  
 او تخت بدرگاه سلیمان آورد      تو آل نبی را بدر کعبه رسان

باعانت نواب زاد و راحله خاطر خواه دست بهم داد - در آن حدود نواب  
 آصف جاه متوجه تنبیه افواج مرسته بوده ماه رمضان در سواد شهر بمبویان پیش  
 حربه اشغال داشت چنانچه نمی فرستد مایده

فوج اسلام و کفر صف آر است      طرفه شور قیامت بر خاست  
 کوره آتشین تو بلفنگ      کوره نار ساخت عرصه جنگ  
 چون همانا و کسبک قمار      زده در مغز استخوان مقدار  
 من هم آن روز و صف اسلام      بایک ذوالفقار خون آشام  
 قدم بر دلانه افشردم      حمله با بر خنایان بروم  
 تشنگیهای روزه رمضان      کرده از کام تا حبسگریان  
 سفر کعبه و سیام و جهاد      این سه دولت بهم مرار و داد

در سال ۱۲۵۳ هجری قمری بنیارت حرمین سعادت حاصل کرده و مدتیته منوره و کعبه معظمه  
 اجازت مصلح سسته از شیخ محمد حیات و شیخ عبد الوهاب طنطاوی فراگرفت

و در سال ۱۱۵۰ از راه بندرسورت سری بدیاردکن کشیده و در حربه  
بنیاد آورنگ آباد و در تکیه بابا شاه مسافر دست بدامن اندر دزد در آنجا  
علامه آرزو را بنواب آصف جاه صحبت های ستونی دست داد و نواب  
نظام الدوله ناصر جنگ شهید را با میرزا آد بهی خاص بهم رسید و نوشتی  
که بالائز از آن متصور نباشد دست بهم داد - علامه آرزو در آن سال کلام  
می نویسد -

نحوس نواب نظام الدوله بعد رحلت پدر بر سرند ایالت دکن  
نقش یاران دالت کردند که حال ابر رتبه که خواهید میرست  
گفتم آرزو شده ام بنده مخلوق نمی توانم شد و این شغرفرو  
خوانده شده

دین دیار که شاهی بهر گداز خند غنیمت است که ما را همین مانعند  
علامه آرزو در رفاقت او تا واقعه شهادت نواب نظام الدوله که در ۱۱۶۳  
رو داد و در دیشانه بسربرد چنانچه در سفرنامه عامره می فرماید -

بافقیرو نواب نظام الدوله محبت و اخلاص فوق البیان بود  
و از ابتداء ملاقات تا انتها ایام حیات شل من آرزو را  
در دام حسن خلق خود مقید داشت هر چند خواستم کناره گیرم  
نگذاشت - هرگاه شوق سخن رو بروی فقیر میکرد همان وقت  
اصلاح می یافت و اگر غایبانه می گفت سر بهر خود نزد فقیری  
فرستاد اصلاح کرده سر بهر خود می فرستادم - ۱۱۶۳  
ولایت دهونی سرپرگه هر سوال از ایالت دولت آباد را در ۱۱۶۳ نواب  
نظام الدوله شهید بنام علامه میر آرزو بعنوان الغام المتقاهر فرمود

از حال آن میر آزاد در جوار روضه خواجہ امیرسن علائق می کرد با او  
 عقیدت داشت "عاقبت خان" که عبارت از حصار و مسجد و مسرای و غیر خود  
 می باشد درست کرده قاضی اورنگ آباد و خواجہ ابو الفتح را وحیت کرد  
 که بعد رحلت حاصل تیرش را سه حصه کرده به مضاف مزار میر آزاد و خواجہ  
 امیرسن و حق الخدمت خادمان بدهند و این تقسیم پسند نواب آصف جا  
 ثانی اقتاد چنانچه تاریخ تعمیر خطره خود می فرمایند

آزاد بقید زندگی ساخت تاخیر برای خویش مسکن  
 شمع خسرو چراغ تلخ افزوده خواب گاه روشن  
 آنکه لام چهاردهم و یقینده سنه ۱۲۰۶ بجوار رحمت آسود و در قلعه آباد بجوار  
 روضه خواجہ امیرسن در عاقبت خان خود آرامید چنانچه میفرماید  
 ز هند آمده با فقره شاعری کن عجب تشابه آزاد با حسن باشد

سلطان عالم بلگرامی ماهر دی صاحب تذکره طب الوطن تاریخ و فاش  
 (آه غلام علی آزاد) یافته. علامه آزاد در علوم عربی و فارسی علم بیکسانی  
 بلند کرده و بنظم پروازی کوس خوش ادبی فی نواخت صاحب نصیحت  
 فردان است از آنچلید بیضا و سیر و آزاد دختر آه عامه در تذکره  
 شعرا و دانشا الکرام و تذکره سادات بلگرام. روضه الادبیا و سحره العبر  
 در تذکره علمای هند و دکن. تسلیه الفواد فی تصایید آزاد و غزلان  
 در صنایع و بدایع شعر. شامه الغیر بسند السعادات. شجره طیب. دیوان  
 فارسی پنجهزار بیت. شنوی کلیم اعظم در وقایع سفر حرم. شرح صحیح بخاری  
 شنوی مظهر البرکات. هفت و نود دیوان عربی که سه هزار بیت می باشد  
 موسوم به تسبیح سیاره در نعت نبوی تالیف نموده در مملکت هند تصایید

عربی را باین فصاحت کسی نگفته دیوان عربی او در عربین بلادین  
و متقطه و متفرشتها داشت و فصاحت عرب علامه را حان الهند  
نامیدند چنانچه فی فرماید

چون مدح رسول کام من شد      حان الهند نام من شد  
در تذکره گل رعنا مذکور است که شیخ عبد العلی بصرینی که از اجله  
علماء بوده بعد از مطالعه اشعار عربی آزاد نوشت "قسم بخدا اگر دعوی  
نبوت کند در هند صاحب این دیوان هر آینه صحیح باشد" بعد از  
ارتحال نواب شهید در عهد صوبه داری نواب میر محمد شریف حسان  
بسال جنگ شجاع الملک بها در دستار خاص معطره و سربند صبح  
و خلعت هفت پارچه و اسب خاصه با ساز طلا و نقره و یک منزل پالی  
عاج و منصب رفیع صدارت دکن به علامه ارزانی شد و به جایگزین  
(تقول) دوازده هزار روپیه سالیانه هم سپاری شد اما میر آزاد  
زودتر ک منصب و جایگزین کرده کس فقره استغناء می نداشت  
اسناد مذکور پیش راقم الحروف حاضر است - اواخر ایام حیات در رفاه  
صمصام الدوله شاه نواز خان بهرحی برد - میرزا افضل بیگ خان  
قاسمال اورنگ آبادی در تحفه الشعراء در ذیل تذکره میر آزاد  
می نویسد -

نواب نظام الدوله بها در ناصر جنگ بملاقات خایض البرکات او  
مسرور گردیده بخوابش و آرزوی تمام از اکرام و احترام همراه خود  
داشت و مدت حیات در سفر و حضر گاهی از خود جدا نداشت بعد که  
بجانب تقدیر رب تقدیر نواب عالیجناب میر تقی محمد شهادت <sup>نور</sup> تقدیر شاه نواز خانبها



نقد و جوار خویش مکانی جهت بود و باش این درویش صفایش  
مقر ساخته شب و روز سرگرم صحبت شریف اوست

علامه آزاد در همین آوان بنابر اتحاد و رفاقت خصوصی تا بیخ آثار الامراء  
را خود مرتب کرده بنام شاه نواز خان موسوم ساخت. غزلان الهند و  
و شجره طیبه و سرد آزاد خطی علامه آزاد در کتاب خانه راقم الحروف موجود است  
برنگین خاتم او (فقر آزاد) کهنه بود کتابی دارم که بر او همین نقش  
ثبت است. زدیوان فارسی او ایات ذیل انتخاب کرده شده

بر آراز دلشتم تیغ خوشمقالی غزل مسخر کن بود اعظم نازک خیالی را  
چو آن لعلی که بعد از شاد کردن بر بند بخت رساند صبر من آشفته عالی را  
نگاهی هست چشم یار آب چشم گریه غم کهستان دست میدارند بر برگالی را

### ابیات

مراج کم کسی بر الفت اول بجایانند بر فردی سنجیده ام بیار آن را  
محک راز و روی میشود از استحال چال کن از نمودن منتقل ناقص آن را

### بیت

باشد گل بهار سخن یا و گار ما این میل بی بهاست چراغ فرا را  
دانش جستم و آفریدیم بر زندانش لب چای غنیمت شود گم کرده منزل را  
عیب مردم فاش کردن بدترین عیب عیب اول کند بی پرده عیب خویش را

### غزل

که نمود پیش تو الهی که بیاع و فروشن را دل من تبت و گم بود در ادب کجین در آ  
و دم وصل عشوه گرای خود گداز طوفانی خود مشکلفندی جان خود چو کلاه او شکن در آ  
منشاد پادشاه بده آن کج حجاب خود ز برای کسب ثواب خود بخریم مشهد من در آ

(بیت)

که میان را نظر بر شئی مهاس نمی باشد      مبراز باغ بیرون سبزه بیگانه مارا  
یارب بدوق سوختن نمون کن کن      از دغ داغ عشق خود شبها چراغان کن

(ابیات)

صبح دل سوخته ام خنده من نزع من است      برق افروخته ام خنده من نزع من است  
شیرینه ام بهر تخی ساقی من قلوب خود      قلقل اندوخته ام خنده من نزع من است

(بیت)

گفتم آن یاری که باشد شمع این مجلس بجا      آمد تواری که در دل جوی گشتم دل نکات

(غزل)

من بنده کسی که جز آتش رم آشناست      با مردم زمانه نهایت کم آشت ناست  
آخر سری ای جانب خورشید می کشد      با گل بقدر چشم زدن ششم آشت ناست  
آزاد برگزیده اینی باین سند      یک آشنای با مردم یک عالم آشت ناست

(ابیات)

غصه دهر در دریا ان سبب منی خواهد      چه که دشم که در فکر کشمش باد است  
برون نمی گفتم اشک را از خانه چشم      که هرزه گردی اطفال نقص است او است

(بیت)

دیفتمی کشم در باب لذت عرفان      که آب را فزده خوش بقدر تشنه بی است  
ساقی قدحی ده که در فصل بهی است      میل من محمود بر پیانه طبعی است  
سرفراز آنگهان باشد ذیل این جهان      حرف ختم صفوح آینه است  
کار دانا نیست در ایام غم ناخوش شدن      وقت نگرش خوش که در فصل خزان گزین  
ترانه تو رخسار خود گریبان رخ      مراد دیکه تر آستین و دامن رخ

## بیت

پیش گل بزمیگر دو بهار یاسمن      قدر مطلق در بزمی که صاحب بر سرید  
می شناسد بخش بسمل خود را از دور      چرخ گشت که این مست چه شیار افام  
پیش پای قاصد نامه افکندن ادا دارد      که دستی خاکساری در وصولی عاوارم  
مرا امشب بحال شمع سوزاں گریزی آید      قدم در راه می سر در آغوش فنا دارد  
می توان تا دامن صحرای استقبال رفت      در چنین روزی که ابراز کوهساران میرسد  
تمام سوختم و بر کسی نشد روشن      که برق غم من من جلوه خرام که بود

## ابیات

دوش صد دست دعا در بر خرم موی تو بود      لیلۀ تقدیری که می گویند گیوی تو بود  
شب زنا آواز پاد و دینت بوی نداشت      نهگشت گل فاش از خاک سر کوی تو بود

## بیت

باشموی که آنرا بدنه را تعریف      که هست ز یوریا جادوس کمال دگر  
چه واقع شد که اکنون نقش بای او نمی بینم      خوشا وقتی که باین مریز تو ز اینویش  
چپی پر سی حال نسیم کوان چیست تحریرش      کتابی در نقل دارم که قرآن است پریش  
روز سلطان و جدر گردشی می کند      کار روشن دل بود در کلفت ایام قص

## ابیات

نواز دگر آبانک اثر انرفس بلبل      دهم صرخه خاموش را شور جری بلبل  
دماغ عاشق شوریده هم دار و بلند بیا      نشستن بساط برگ گل دار و دهن بلبل

## ابیات

دل از خیال مهرش اینک سالان نقل      این شیشه باشد دیدنی دار و چرخ افغان نقل  
روز قیامت هر کسی در دست گیر دانه      من نیز حاضر می شوم تصویر جانان در نقل

از دست سوج اولین بی طایفهها میکنی      دارد چنانکه سمان بسیار طوفان برین

### ایات

هر کسی برداشت چیزی را از ایات جهان      من ازین ادنیای فانی هست را برده‌اشتم  
نامر سوز مرا حاجت بود اگر نداشت      و اغ صده طایوس بر بال کبوتر داشتم

### بیت

بی خودم از تشنه وحدت بزرگ خشم بار      خود حق گردانی خود نموده خود میخانه‌ام  
نگردد دفن سنی گسری بی در و خاکل      بسان خامه گریبان در بستان سخن رنتم  
نگردد مجاز لوح جهان حرف ثبات من      که باشد در دم تیغ قلم آب حیات من

### ایات

راست میگویی بدجا از جانشین یابد شرف      دست سیمین تو افزود اعتبار استین  
هر که با وصف تمول بسته دارد دوست      زنده و گویاست پیش در قرار استین

### ایات

عشق در شیوه احیاء اثر آب است      تا قیامت نشو و نجوشان من و تو  
گزینیم سر کوی تو در خاکم گزرد      روح یابد تن فرسوده و بکاشم تو

### ایات

گفتم باد چرا شکنی دل به جواب داد      در ملک من ترانه رسد گفت گوئی  
آزاد پیر سیسکه ارشاد میکند      در پای خم نشینی می در سوئی

### بیت

میتوان ریخت عبیری بخار من      گر بگشاید غبار شه‌امی آبی  
باقاب بنوت رسانده آیم لب      تو آن نوره مایه نور خوش نمی  
بیار را نشاناید تقسیم یا من و تو      دار و دایم صلاحتی هر در و دروئی

### در بیان

می گفتم مغان را بنظر نیازی از تو  
ز غدی بر خشم پادشاه تو پیششده باشی  
رسان آن اوراد و گلزار من که بیاورد  
ندارد جز طواف لاله این باغ مطلوبی

### در بیان

سحر آورد و داد از با کتب پنهانی  
الهی تاج او را کن بدل از تاج زرینی  
منی بچید برای خورشید و آن ابدان  
که دارد از جناب حیدر که از کسار نیستی

### در بیان

آن خواب عالم که حبس است  
دوش پاکش مقام شیرین است  
ز آتش ملک عالم آغبار بود  
دانش دوش در آن سپهر هیچ اسلا

دوشنه بخواب خورشید بر پا  
در بیان ارم شاه و در دست  
رفتم که اجازه طلبم گفت  
گفتم که عالم علی امم گفت بیا

در راه خداست شیرین دانایم  
از حکمت آن جناب آید در دم  
گرفت فرمود میان خشم اخطا نمود  
سن رفتم و در خایه خرم خود زدم

### جواب بانی غفری

### در بیان

آمد که خشم کجا چنین که به بهار  
خوش که دوشه بچید گل کسب بهار  
آفرینش چه رو سوخت چه غم سازد  
بختی چه باده از چه لب کسب بهار

## ریاض

الشررول ز عالم ایجاوست  
اما پیدا بجهله افراد است  
شک نیست که داحه بود از اعدا  
لکن موجود در همه اعدا است

## قطعه

بی شعوری از نارین کرد فلکزار  
خواست تا در دست گیر شعله خالای  
برو تصنیف من و شهرت نام خوش واد  
از بهارم که در غارت این سنگ لالای  
خواند و از بر کرد توریست خط لاله  
گفت من صاحب کیم بودی نگاله ای  
سامری باشی و دعوی میضامنی  
رو که در دست تویی زیدم کوسالای  
گرچه خود را گوهر اصلی نماید در نظر  
آب گردد عاقبت از آفتابم لالای

## در وصف کوه مولا علی واقع منجید آباد

سحری پا گذاشتم طبرین  
با جهان دیده خنق شفق  
تا گبال رو نمود در گاهی  
همه تعبیر او بطسح انیق  
گرد آجب سع مردم زوار  
همه در سبب اعتقاد غریبی  
از یکجایان گروه پرسیدم  
کاین طلی است این کدام طریق  
گفت این آستان شیه خداست  
میز رفتم دیارش کورم  
مردم هر دو مواخذه زد  
شاه مردان مگر بهند آمد  
بیت آزاد یاد بود مرا  
هر کجا نام اوست قربانم

با جهان دیده خنق شفق  
همه تعبیر او بطسح انیق  
همه در سبب اعتقاد غریبی  
کاین طلی است این کدام طریق  
میز رفتم دیارش کورم  
مردم هر دو مواخذه زد  
شاه مردان مگر بهند آمد  
بیت آزاد یاد بود مرا  
هر کجا نام اوست قربانم

میر محمد یوسف یوسف بن سید محمد اشرف حسینی واسطی بلگرامی و خیر  
 علامی میر عبد الجلیل بلگرامی و مدرس علامه آزاد  
 بودند ولادت او در بیت و یکم شوال سال ۱۲۵۵ در دست داد کتب و بی  
 راتا نهایت پیش میر طفیل محمد بلگرامی خواند و لغت و حدیث و سیر نبوی در  
 خدمت علامی میر جلیل پندرسانید و عروض و قافیه از خدمت  
 میر سید محمد شاعر بلگرامی اخذ نمود و در سال ۱۲۵۵ در دار الخلافه شاه جهان آباد  
 از بعض فضلای آن عصر علوم ریاضی و هیئت و هندسه خوانده کتابی در  
 تحقیق مسئله توحید که تحریرش بسیار متین و لطیف واقع شده ابعین  
 نمود و میر یوسف فاضل جمید بودند و راییت تفوق بر امثال می افروختند  
 در آن عمر بر دست چپ ایشان نزدیک ابهام در جنگ قصبه ایوبی  
 زخم فنگ رسید تا یکسال زخم درست نشد عاقبت الامر حالتی دیگر  
 در مزاج بهم رسید که سخن گفتن مطلقا ترک کردند برای مداوا ایشان را  
 به لکنو بردند و در آن جا بتاریخ دوم جمادی الاخری روز پنجشنبه  
 ۱۲۵۶ کاتب قضا بر رخم حیاتش خطه فنا کشید پسرش سید غلام حیدر  
 تا بوقت ایشان را همراه گرفته روز شنبه بیستم شام بخد بلگرام آورد  
 در باغ محمود پلین مزار علامی میر جلیل مدفون ساختند در مرثیه اش  
 علامه میر آزاد گوید

که کوی بود در یکم ز جارت	اتنی بیک باهم رفت
که سر و بتاراج فنا رفت	بیابل به قمری تعزیت کن
ازین عالم سوی و البقا رفت	عزیز مصرعنی میر یوسف
جوان یار ما یوسف کجا رفت	نوشته از و تاریخ وفاتش

یوسف گامی بنابر لطف طبع شغری میگفت از آنجمله است

ایست

برنگ نقش نگین از فروتنی پا  
چرخ ناهنگ که برآورده است پی  
هین که چشم کشود چرخ چون چشم  
ز آفتاب خست رنگ زانست پی  
دل ز عرض بخل ملول شد یوسف  
غبار آینه که دید خود پستی ما

بیت

طفل صیادی که از گرسنگان و پیران  
بیلان را بی خدنگ بدختن خیر ساخت  
ای گل خیز از بلبل بیچاره چه پستی  
افتاد کج قفسی بال و پر پی  
دور راه شوق نامرکوی تو غمناک است  
بی دست و پا جو جاده افتاده پی  
از تو اصغرت به صاحب کلای یافتیم  
یوسفم از بدنگی اقبال شای یافتیم  
اگر که بد ببال غریخت خود صبح جادو دارد  
قدیم دور راه تنی سر در آغوش نهادارد  
صنون خود کند بهشت غبارین  
تا شرفم ز غبار به لوح مزارین  
یوسف نه کند شوهر ز بی مهری ایام  
دارد دل خود جمیع که انجامه غیر است  
سوز و جگر از اثر گری آتش  
دانم که به خاکستر قمری شری است  
مانند شمع از همه آلوده می رویم  
صد جاده و خسته و سیک جاده پی  
فراموش گشت سالان با طبع قیامت  
قیامت بر زمین یک شعله بالیده قیامت

در احوال

در احوال ساکن بن راهرتی  
آغاز دو عالمی هستم شلی  
یوسف در چنین عصر از راهرتی  
یوسف نتواند که گریخت



خود شافع محض است شاه مردان  
زبان را که عبادت است بیدان  
زین حرف بان آفتاب است عیان  
چشمی بکجا بروی شیرین روان

دریاب بهار گل دیگان نبی  
سر پای کونین ازینا بهر گیر  
سبطین که بین دل و جان نبی  
کین سلسله و زمره اندازان نبی

گر مهر رخ تو جلوه پیرانندی  
در نقطه نور تو نشستی مرکز  
یک ذره ز کائنات پیرانندی  
نه دایره فلک بود پیرانندی

علامه گلکامی | میر غلام نبی بن سید محمد باقر بن سید عبدالحمید حسینی بطنی  
بلکه امی بمشیره زاده علامی میر جلیل دوم ماه محرم الحرام ۱۱۱۱  
متولد شد چون خبر تولد او به علامی مسطور که با خلد مکان (عالمگیر) در  
نواحی قلعه ستاره تشریف داشت رسید علامی خواست که تاریخ تولد او را  
خطب نماید در همین فکر خواب او را برادر وی در صورت مولود را دید که میگوید  
فوز چشمم باقر عبدالحمید دم

چون عدد و حراج بشمار رسید تاریخ کامل به شد.  
مشار الیه در صفای ذکا و علو فطرت و انواع قابلیت یکسانی زمان  
بوده در فنون عربی و فارسی و هندی ممتاز و قرآن نیز در موسیقی و  
ساز هندی نقش بهار است می زد و در میدان شجاعت دلیر در فتن تبرانداری  
بنیاد برده پایان عمر بر فراقت فواید صفر جنگ بر سر برده و در جنگی که  
نواب وزیر ابا افغانه پیشش آمد میر غلام نبی پند ان محرم که مقصود در گردید

که اصلا سر اغش پیدانند و این سانحه بیت و دوم شوال ۱۱۶۳ هـ در تواج  
اکبر آباد و داد میرزا اجا خانان مظهر فن شعر مندی از میر غلام نبی اخذ نموده  
میرزا محمد امین اله آبادی در توصیف علامه میر آزاد و میر غلام نبی این قطعه  
را بنظم آورده بود :-

درین زمانه که ارباب فضل کیاب اند	ز بگرام دو شخص اند در سخن استاد
یکی وحید زمان سیدی غلام علی	کسی شعر عرب مثل او ندارد یا د
و گر جهان هنر سیدی غلام نبی	رساند قطرات او شعر مند را برادر
کلام فایق آن شهره دیار عرب	ز خوبی سخن این همد شور افتاد
خواه دار آبی همیشه ایشان را	به مرسل عربی و آله الامجاد

این اشعار آبدار از فکر اوست :-

### بیت

همیشه در دل خود یاد زلفت او دارم      فسون گرم که چنین بار و رسو دارم

### ایات

خط زلفت تو رخ بشور گرفت      جائے ار این بهجوم مور گرفت  
تا نمک نخت بر جراح من      لب شیرین یار بشور گرفت

### بیت

از خرام او در پی پر خشتین ایتم      عالم بالا درین عالم قشامی کتم  
بسکه شد آغوش پستی منزل آرام من      چون گش در موم هم بالا نگذام من

### بیت

در چمن چون گل نباشد آشنائی عیب      کز ته دل ز بر آرزو باز بر آید عیب  
در چمن گل بز کف خود عرفان آورده      تا بدل با خنده سازد گریه عیب

**عجیب الگرمی** سید تریش نجیب سینی واسطی الگرمی پسر خاله علامی میرجلیل بوده  
خوش خلق و طریقت بود و سلیقه خوبی در نظم داشت او اخیارایم  
زندگانی همراه نواب بهارالملک سرلند خاں جانب احمد آباد و حجرات  
رفت و در سلسله خود با اسب غایب گردید و نوعی توسن را جلوریز  
ساخت که گرداثرش از هیچ جابر نخواست عمرش قریب بیست سال بود و از دست

### غزل

گل جان به که بگلزار پیر باشد  
گوهر آن نیست که از لطفه نیان  
ای خوش آتاز نهالی که بیتان  
آنکه از جبه او نور سیادت پیدا  
دور زنی که بخت گل طبعش  
چشم بد دور زیسای حسنی بی  
روح او را نتوان در قلم و رویت  
ز آنکه از حوصله خامه فروغ باشد  
دل بهال به که زمینانه کوثر باشد  
گوهر آن است که از معدن جید باشد  
دست درده زهر ابرو پیر باشد  
عالم فرور ترازیر اکبر باشد  
بر کف خاک بیاضیت عنبر باشد  
چمن آراسه جهان گل حبر باشد  
ز آنکه از حوصله خامه فروغ باشد

**بشیر الگرمی** میر عظمی شاه بشیر خلعت سید العارفین میر لطف الله شاه له ها الگرمی  
از عرفا و شعرا و شیرین بیان بوده و نهایت حسن خلق داشت که  
خاص و عام راغب مجلس او بودند. سفینه بشیر در تذکره شعرا و تالیف نمود  
خط شکسته بسیار و لذیذ می نوشت و در موسیقی هم فهم رسانی داشت و کلان  
اقسام نظم قریب هفت هزار بیت دارد و فائش روز و شبیه بیت و چهار  
ذوقده سلسله در شاه جهان آباد اتفاق افتاد و او را در جوار مرقد  
سلطان المشایخ نظام الدین دهلوی مدفون ساختند. این اشعار  
از دیوانش اختیار فرموده -

## ایات

بهرانی نیست غیر از نهد شمع زدن  
ده هرگز بخیر نماند این در کفون را  
مکن ای صبح مناجاتش صدل خود را  
که دوران سرانده دل خست گزین را

## بیت

ما غریبان را بنده بر خاک ننگ نهند  
صبح مختصر میکند مسر یا در کفون را  
منی گوید بلندی برگزین یا سیر کن  
بلند و پست دالم دیده هموار کن خود را

## ایات

باوه گلرنگ و چین کسب و هو او را  
لذت این همه زاهد به گسای دریا  
نجیب و بهر چه از خانه برون می آید  
باش فرشت در خود و سنجایی دریا

## بیت

شاه و دیگر توان درمی پستی یافتن  
چرخ گسای کوشی علی ترقی است  
نقص خود در یافتن باشد کمال دمی  
دیده نه نقص کوشی و حقیقت کمال است

گرد لال کند دل صد چاک بختیم  
بر و انجام در سر مقصود و بختیم  
پریم ولی چاره از دست ندیدیم  
این بار گران در سر خود دیدیم

زندگی داند که بیرون آمدن از تو نیست  
زاهد از هر اوست کند از خانه او دیدن  
پاس خاطر با چه باشد و تیا کشتیها  
در و مر بسیار در صاحب مجلسین

مصطفی نگاری سید غلام مصطفی نگاری  
مصطفی نگاری در شاه و در پیش و در پیش  
میکرد و تنگی که با تو آب بسیار از لعلک  
در راجه صورت و در خشت

مشاور الیه جبهه شاه و چشمید و این و آن  
اول و آخر و در و در و در و در  
بعد از انقضای جنگ جبهه سید غلام مصطفی  
در و در و در و در و در و در و در و در

شهادت این رباعی گفته بود سه  
 در خلوت ماورای مایه‌ری نیست  
 یعنی که بفرش عرش انجاری نیست  
 مایه و بحر و بیم یکن آلاش مرگ  
 در انشاء رباعی دریا ما سه حقایق و معارف بر طرز سولاتا سخانی استر آبادی  
 در پیش جوشیده دیوان رباعی تشددون است از افکار اوست سه  
 جز دوست هر آنچه هست اندیشه ما  
 چون شعله آتش است در پیشه ما  
 ما جام شراب کن اقرب زده ایم  
 یعنی هم ادب و مرگ در پیشه ما

این هفت گلک که چون جواب داد ترا  
 تا در تکی همه دو اسب اند ترا  
 تو یاد شهری دلی از خود بی خبری  
 پانه بر سه و خور که کابل ترا

مار که نه عرو ز شرف در کار است  
 در دیده دل بهر شناسائی خوشی  
 بی جود و گوهر و جود در کار است  
 خاک قدم شاه بجفت در کار است

از دندان وی نور سیمیم در جود  
 چون برق بلیمه آرمیم در جود  
 معنی که جالت همه دیدیم در جود  
 چون برق بلیمه آرمیم در جود

سرا بخدمت خود دیدی را با شد  
 چون شیشه پر شراب با شد  
 معنی که بخود رسیدی را با شد  
 بر طاق بلند چیده را با شد

دارم در دلم و دارم چه کند  
 بلند شد ز خویش عار چه کند

سلطان جهان بل بهار کنده      هر کس که بخود رسد خدا را چنده

آنجا که تویی نه راه باشد نه لیل      فی انجم و مهر و ماه گنجد نه خلیل  
در هر صحنه عشق پایی عاشق لنگ است      آری ز سبب جات احمد جبریل

بر پشت غبار خویش آبی زده ایم      یعنی که به زرم جان شرفی زده ایم  
خفاش میا که بر در خانه خود      بهر جا گل میخ آفتابی زده ایم

وقت است که دل و دهر بکنده ایم      چو لاله گل برین سپین خنده کنیم  
در غلوت خویش قبیله دنیا را      عریان همه تن شویم و شرمندیم

بشنوای دل حقیقت پنهانی      ایمان موقوف شد بر انسان دانی  
هر چند بصدد سجده تو حق را خوانی      تا سجده به آدم نه نمکی شیطانی

ای آنکه تراست نسبت پنهانی      بیخون و چگون حضرت سبحانی  
از جسم چه می روی بجان و گوشت      کس سایه بزر نه می کند قربانی

احمد بلگرامی | سید احمد احمدی بلگرامی | راه رسید غلام مصطفی چاشنی گیر  
لذت فقر و فنا بود و کتب تصوف اکثر مطالعه می گیر و مشغول  
برادر بخیر و میل به رباعی بنیشت داشت در هنگامه احمد شاه ابدالی  
میر احمد زخم لنگ بر شکم خورد و روز چهارشنبه چهاردهم ماه بیج الاول ۱۱۶۱ هـ

جان بجان آفرین سپرد - این چند رباعی از تلمیح فکر اوست سه  
 با قدر تو رفت همه پست آمد  
 بهیار ز هیبت تو هر مست آمد  
 ای آنخوید تو فوق هر دست آمد  
 بخود افتاده ام بگیر این دستم

آنکس که گفته که و پیداینبود  
 حق است اگر خطا از انسان نشود  
 او خود خلقت آدم و حوا نبود  
 عباد است اگر عفو خدا را نبود

دلشاد توئی اگر دل شاد کنی  
 هر دو دوزیان که از تو باشد برست  
 باخویش کنی بهر که بیدار کنی  
 دریا و خودی اگر خدا یا کنی

ازین علی ذات خدا شد خوشنود  
 چون دید رسول اصل آدم او را  
 آدم ز تراب او در آمد بوجود  
 ناپا را بو تراب کنیت فرمود

سید غلام نبی محب پسر سید غلام مصطفی بگرامی مذکور - جوانی بود صاحب  
 محب بگرامی اسیر و القلم و در صفت رزم و نرم و نرم پیش قدم شجاعت  
 ارشد خاندان او بود و در یک و هفتم صفر ۱۱۵۵ هجری از دست افغانه در  
 جنگ وزیر الممالک صفدر جنگ برانخم تفنگ نفع زندگانی را باخت  
 با شیخ عبدالرضا متین اصفهانی و آقا عبدالعلی حسین اخلاص داشت این  
 چند بیت از دست سه -

دل از مرغان و خال شیت چشمم جدا  
 که ترک چشمم و مستایه شمشیر دارد  
 پست

( )

نقاب شیشه و از هر چه نیست الخبیه هم  
سنگ افشان گل زنده در گوشه و شاخه

194

ز سینه برنج او که نگین بهار او که  
دل و دماغ در آرم بکار و بار او که

10

انشای شمع درین بزم نیا ز آید  
 آفرین باد که پیر وانه نواز آید  
 برین شوق درین شبت بنگار اول  
 که تو با قافله عجز و نسیار آید  
 میر عید الواحد بلکه ای عشق از تر ماست صاحب طبع  
 لطف و اوصاف پسندیده بود در زبان فارسی آید  
 بزم می پروخت از باران میر غمت انشد خبر و علامه آزاد بلکه می بود  
 میر واحد در شعر که ~~چشمش~~ جگرش جام شهادت کرد وید عمر شریفش از خواجه  
 متی در بود در وصف حلویات و اقسام شیرینی ~~انسخه~~ موسوم به شیرستان خال  
 بخوبی بر خزل دریای و قطره دشوئی بخش بستمور و روان مرتب کرده و  
 بناسبت شیرینی درین نسخه ذوقی طعمش کرده و چنانچه میفرماید است

٧

آیا که پرده از رخ لوزینه در کند  
آیا بود که وضع صحنی با کند  
نان از تنور بهر می آید شد  
مازم بود که قریب آید آید  
در کار خیر عادت می آید شد  
احمال که در سوادل قریب آید  
خیر از شاخ و زلفت از جدا کند  
پنهان می آید بد به لبش آید شد



هر کام آن شده که میلان مانده را      بر کام دل ز محنت زندان پاکیند

بیت

شیرین رندی ز آنکه شکر نه شندی اگر      چشم ز شندی سیر فر عفره شندی اگر

غزل

نقل بگریز زبان یک دوسه چارچ خوش      ریزه قد و دران یک دوسه چارچ خوش  
پیده دلخوش اگرچه شقیل گفتم اند      یک اوت نیان یک دوسه چارچ خوش  
شادانه ام بکف گرفته ز کمال شوق      بوسه و بوسه بروی آن تیغ سر چارچ خوش

بیت

نه تنها دل ذوق بر فیم بیتاب میگردد      که از یاد زلالی جوچ و تاب میگردد  
به بین سوی چاتی بدیده انصاف      که به وصال شگفتا نزاران است  
غرض ز تو هم برسات اوله و بلند است      و گرنه این همه تمهید برق و باران است

بیت

امروز چنین تو چنین دیده ایم ما      صد رنگ ناز را کین دیده ایم ما  
که بود یک رو قدم بی در نهاد و راه دور      بی آبی نتوان سین که چه تنزل آید  
سو ختم در آرزویش کاش ای مهرگران      که ده قصه ویر او سازند از خاکستر م  
آگر ز دل شستن بسبیل نه هنوز      طرف کلاه خود مگر ای گل ندیده  
نماند از گداز دل محبت نامم خالی      چون کشتی سیرکتوب من طوفان شود پیدا  
بشنو پیچیده ام در نامه پر سوز خویش      که سمندر نیستی نکشای کتوب مرا

مهر چرخ

تا که بهر اوج و من مایل باشی      زبان ره که بر بدنی است غافل باشی

اکنون که گذشته را تلافی خواهی از خیر انفعال بسمل باشی  
 سید محمد حسن ایماز بلگرامی برادر صغیر میر عبد الواحد ذوقی بوده مصور  
 ایماز بلگرامی ازل حسن صورت او را به حسن سیرت آمیخته بود بعد از  
 فرغ خنک شاه عالم محمد اعظم شاه چراغ حیات ایماز در بیت و یکم ربع الاول  
 ۱۱۹۰ هجری خاتمش شد این ابیات از او است

### بیت

چالش بسکه در زمزم بلبل جلوه پیراشد " سویدای لعل چون مردک محو تماشا شد  
 مرکز گردش مانیت بغیر از دل ما " محل مادل آنهم دل با منزل ما  
 اگر در یاد ماه من ز بلبل ناله می خیزد " که مد شاخ گل با در چین چو باله می خیزد  
 انتخاب از ناز خوبان نیست خوش کلام " شاه بلبل که از گل یک سخن نشنیده  
 رسید قاصد و او شد گره ز غنچه دل " هوای بال کجوتر نسیم باغ من است  
 ز تمکین توای ظالم فغانم جوشی دارد " سکوت گل زندناخن دل مسکین بلبل را  
 نیاز و ناز را با یکدیگر خوش جلوه می بخشد " دراز بهای دست از من زود انباشد  
 آگاه بلگرامی سید علی رضا بلگرامی آگاه خلف الصدق میر عبد الواحد ذوقی است  
 هم عمر علامه آزاد بود و گلدسته اخلاق پسندیده و جامع اوصاف  
 حمیده بوده به عالم بقا خواهد گامی فکر شعر هم میگرد و این فرد و رباعی  
 زاده فکر اوست

دانش آن فتنه جو را از سربا بر و گره باز تواند نمود از شاخ خود آه و گره

رباعی

بر خیزد و ضمیر پاکت روشن " بی راهبری گام درین راه زن  
 پیداست که قنیم پیش پای خود را " بی شمع دگر نمی تواند دیدن

عارف بلگرامی | سید محمد عارف بلگرامی از اولاد بید مخدوم محمد رکن الدین بود  
 در نیم ذیقعه ۱۱۸۵ قدم بدائرة هستی نهاد جوانی بود  
 سنجیده از عنقوان اشعور در فارسی و هندی شعر موزون میگردد با علامه  
 از ادب و محبت تمام داشت در ۸۵ سالگی حسیله پجای سفر آخرت کرد و دیدار  
 انکار او هست

### غزل

گر می محفل من از رخ صیبا باشد      رشته شمع من از نیه مینا باشد  
 قطع این راه توان کرد یک قطعه نظر      خار پایت شر و دیده مینا باشد  
 بسکه نیرنگی صفت بنظر حبلوه نمود      شره من پیداد و س تاشا باشد

### دلیت

مشو برای کبابی با تشی محتاج      چونک از جگر خوشین شراب طلب  
 دوش بزخم دگر شاید آرد و مندیت      که بسلم بطمیدن نمی شود احسن

### رباعی

صوفی گوید که ما خدا ایم همه      زاهد گوید که با خدا ایم همه  
 این هر دو بکار خویش ضدی دارند      ما ایم خدا و با خدا ایم همه

ختم آمده مشور و لایت بر تو      انجام صحیفه بدایت بر تو  
 تعقیب خلافت تو بر جا باشد      چون هست مدار هر بنایت بر تو

صانع بلگرامی | شیخ نظام الدین احمد صانع بلگرامی از قبیله قضاة عثمانی  
 بود و طبع سلیم و دین مستقیم داشت در ۱۱۳۹ ت لولد یافت

باشیخ علی حنین و دالداغستانی بهم طرح بود - در اداره فرمانمای (دیاری)  
 هند بر خدمت عرض یگی کلکته فائز بود آخر الامر در ۱۲۰۵ هجری در گذشت  
 از متاع طبع او است ه

### (بیت)

مپوش چشم خود از روی فو خطان زاهد // کسی که منکر مصحف بود مسلمان نیست  
 در بهارستان غفلت امین از غارتگر // غنچه بقدری بود و نبود غم گلچین مرا  
 باغبان از چین آواره کن بیل را // چمن رحمت که دایره دامن گل است  
 آه از آن مرغ گداز که در گنج نقص // عمر گذشت دندانست که گلزار بی هست  
 از هجوم مرغ ناپیدا است دل در سینه ام // در سواد فوشتن این شهر پنهان است  
 در جهان امروز از بس قدر ابل نه بود // فی زنده پهلوی بی هر که صاحب سر بود  
 سخنده بلکدی حکیم شیخ محمد صدیق سنخورد بلکدی امیر قاضی محمد احسان الله  
 عثمانی - بر منصب قضا و شهر جلوس داشت شاگرد میر سید محمد  
 شاعر بلکدی و خان آرزو بود در ۱۲۲۳ هجری به رحمت ایزدی پیوست از  
 اشعار او است ه

### (ابیات)

بشهر حرن ندانم چو فتنها برپاست // که قاصد آمد و آهی کشید و هیچ نگفت  
 نیا تم که بگوشتش چه گفت باوصبا // که گل بیاض گریبان درید و هیچ نگفت

### (بیت)

آتش عشق ترانا زخم که بعد از شوقن // از هوا خاکستر من شعله پیدای کند  
 تا بگلشت چمن آن سرو قامت میرود // بر سر قمری چه آشوب قیامت میرود  
 بی دماغان خون از فکر صحر افراغ اند // از خراب آباد دل طرح بیابان بخند

بجست بگرایی | مکن لال بهجت بگرایی از قوم کاسیه هند و درشت سخن از  
شاگردان عرصه رای مسرت شاه جهان پوری و ذوقین  
و طباع و خوش فکر بوده در او اهل سنت است و رنگه شست دیوان فارسی از  
ادب و نگار است از او است

### پیشینه

و نای و عده از ان بیوفایندم   
 ای چشم جادوی ترا صد قفنه پنهان   
 به عظیم زقیان تابکی هر بار بر خیزم   
 گر بود صبر سد در ده دربان روزی   
 حیف صدیف که من صبر ندارم حکیم   
 ذکا و بگرایی | میراد لاد محمد خان ذکا و حسینی واسطی ابن میر غلام امام بگرایی   
 و اما و سید غلام حسن بن سید نوح و برادر زاده حقیقی و تربیتی   
 که ده علامه آزاد بود و لادش در ساله روی داد حسب الطلب علامه   
 میر آزاد در عمر بیست و یک سالگی به اورنگ آباد رفته بعد از خجالی متوجه   
 وطن بالوف شد و متوقف دو ساله باز بمعیت مفتی سید امیر حیدر نوه علامه   
 آزاد بگرایی در ساله سری بدکن کشید و از پیشگاه نواب میر نظام علیخان   
 بهادر آصف جاه ثانی به عطای منصب و جاگیر (تمول) و خطاب (لقب)   
 سید امتیاز خان بهادر مبارزی شد و باعتبار نظام را اورنگ آباد به می برد   
 سند عطای جاگیر پیر گنه سونده ولایت دولت آباد و به محبت بنیاد پیش   
 راقم الحروف محفوظ است - در ساله علامه آزاد تذکره خزانه عامره را   
 به پاکس خاطر ذکا و تالیف نمود در ساله به عالم بهت خراسید   
 از کلام او است

## بیت

هر شمع که آید بنظر چشم تری داشت      سوز دل پروانه قیامت اثری داشت  
کشید آخر مرا هم جذب به گل جانگوش      صبا این شمرده درخواه سوی غنچه لبا

## ایات

گرفت موی بیا به سر اسفید بها      دید بر سر سینه و تنان پناه فرنگ  
رخ تو نام خدا بود کعبه مقصود      چو دلق است که آن گلزارین آید  
گذشت آن تند خوانند ناو که کنایه بیت      نمی گوید آخر چون که آن حلقه آتش هم  
درین اوج فلک از عالم ایجاب میجویم      فضای پشت بامی از جهان آبا میجویم

## ایات

چو نقل بسته که نوک سوزن باز میگردد      کشد کار خود از نشتر فصاحت میجویم  
حریف و خشم چون گرد باد درین محراب      غبارستی میجویم را بر باد میجویم

## بیت

تا در باب نگار اشک روان من تو      بلبل اخلاص ضرورت میان من تو

امیر بگلری | امیر العلماء مفتی الممالک سید امیر حیدر حسینی و اسطی ابن مسیح  
نور الحسن ابن علامه میر آرد و بلکه امی نوزدهم جمادی الاولی ۱۱۶۵

متولد شد در جمیع علوم تربیت کمال یافتی از میر سید محمد شاه بلگرامی وجد  
بزرگوار خود در ادب و ادب آداب حاصل نمود از پیشگاه نواب آصف جاه به عطا  
جاگیر (تول) آتمه مفتخر بوده سند انعام التما پر گشته حوالی محبته بنیاد  
هر سال تردد را قلم الحروف محفوظ است پس از رحلت علامه آرد وصیتش  
بلند شده در سنه ۱۱۶۵ از طرف سرکار کمینی (حکومت شرکت انگلیسی) بر شغل مفتی  
الممالک کلکته با کمال خرم و دیانت نا شنا ندرده سال فایز بود و دانشای سفر

مشتد که باد شنبه پنجم رجب ۱۲۱۰ هجری برگزای سفر آخرت گردید در شاعری فارسی  
و بجا کا و علوم منطق و معقولات علم کیمیا می افراشت بخواج اکبر سیری  
بصاحب المصطفی بن محقق الاصطلاحات کلمات البیل شرح انشای جلیل منتخب  
الصرف و منتخب النور از او یادگار است از افکار ابدیت

سر و بالا ناز مینی در نظر آمد امیر  
در غمش مردیم و ظالم نیم آبی هم نکرده  
پیشان نشو و بهر کس که در کوی تویی (غزل) بزللف شوخ می نازم که بروی تویی آید  
بمیدان محبت تیغ و خنجر را که میبرد  
چون ز کس چشم خود را دایره ای تهنیت گزیده  
معی خوابد امیر از چاه پر دزان علاج خود  
حسن بگریختی سید امیر حسن حسینی و اسطی بن مفتی سید امیر جید ریلگری  
در سنه ۱۲۰۰ متولد شد در سن ده سالگی پیش پدر خود به کلکته رفت و در  
سن پانزده سالگی باید رنخ و عازم وطن بود که مرغ روح پدرش در مرشد آباد  
پرواز نمود و حسن از مرشد آباد به کلکته راجع شد در اینجا حکام فرنگ بهر همتا و  
دیوین و رومی و طیفه ما با نازش دادند امیر حسن بعد از چند سال از تعلیم فارغ  
شده باز به کلکته رفت و خدمت مفتی مظفر پور تریبست با و منوط شد که این  
انجا یک لک روپی پیش مفتی امیر حسن پراسا انفضال قضیه خویش فرستاده  
بود و حسن آن تمام زر را در حسن زان سرکار گنجی (حکومت شرکت انگلیسی)  
رسانید حکام فرنگ از این واقعه خیلی متاثر شدند و او را بغایت مکرم می  
داشتند آخر الامر در سنه ۱۲۰۵ هجری رحلت کرد و در لغت میفرمایند

جانم که لب آید از لعل شکیبایی  
 تا چند سوزانی ای شمع شبتانی  
 از بهر خدا برین یک جلوه بفرمائی  
 برشته ز کف ز آفتاب توانائی  
 خضر آب نقاب زده آفتابان تو  
 از لعل لبست عینی به مویخت سبائی  
 هر کس که ترا دیده مفتون تو گردید  
 تنها جن گشته مجسم تو شیدائی  
 سید محمد خورشید امامی حسینی در سبطی بن سید افتخار علی ذره بلکه نمی  
 ولادتش در ۱۲۱۲ هجری اتفاق افتاد در نظم پروازی متبع نظیری  
 نیشا پوری و میرزا صاحب بوده در اخایام حیات جوان به طبعش غائب شد  
 بود در همان حال در ۱۲۴۲ هجری در گذشت شوقی شورش عشق و شمر مراد دوا  
 فارسی از او یادگار است در حسب نسب خود می گوید  
 منم مشایخ ترکمنش برومند  
 ز بیخجم تا به برنی مشل دمانند  
 آب و نمم همه در شعر آتاد  
 ز سویی مادر از اجدادم آزاد  
 جاب قلزم عبد الحبیلیم  
 بگوثر مشربی این بس و لیلیم  
 اب من ذره خورشید یماست  
 جدم خورشید لوز برج خضر است  
 از دیوان اوست

### ایمات

دلم مشاطات خون کز دست او قلم با دا  
 که انگشتان سیه روی بند بریت آبرو  
 چنان بیرون جدم مرغ دل از دم کند  
 به خورشید در قمر اک بریت است گیسویت

### بیت

زبانم از سخن دانا زد وقت خصمت جانان  
 بلی هنگام مدون گفتگو و شوهر است گزید  
 ناله که کز قبول دل جانان افتد غزل  
 ورنه فریاد و فغان از جری می آید  
 افرخت از خمیه و باران طناب شد  
 ساقی بیا که خانه تقوی خراب شد



از حسن عارض تو خجل آفتاب شد  
 چون از رخ تو رقص صبا کی طرف فکند  
 داری دل گم گشته به هم ای آفتاب  
 ز نعم نامی سوی او دیدیم خون در جوی او  
 دارم خیال غل قدش در بروی چشم  
 و شام ز نقش صد خط پیش دل آرا داده  
 بلای جان خلق آن گیسوی چین شود روی  
 زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 و صد امانت فایز بود پس از تسلط اهل فرنگ بر فارس  
 شد در ششم و یقیناً ۲۹۰ هجری  
 و اسرار که بلا از وی یادگار است از او است نه  
 آهیم زیننه تا به سهارفت رفت رفت  
 غلطان می رود در شکم به کوی او  
 گفتند که بود مثل تو گفت که کسی نیست  
 گفتند که باشد یار تو گفت که بخت من بود  
 قدر بگرانی اسید غلامین قدر این سید ظریف حسینی  
 هستی پوشید با خنجر غالب شوره سخن میکرد و رائه بهلوی و فارسی تاریخ و دیده گوئی بدلولی و شت و جود  
 از وفات منشی ظهیر در مدینه عالی کهنه تا هشت سال تاملانده اش صحبت و فتنه بارده آخر ایام حیات  
 دیدیم خواب آشفته سادس شده بهر چاه و دو کی میت و موم و قیقه و ۳۳۰ سال گذشت و دیوان  
 غزلیات و قصاید هندی و نونی اقتضا و قدر مطبوع و مرغوب انام شده در فن عروض تا بهی  
 شگرف موصوم به قواعد عروضی ارد از اشعار فارسی او است

امروز حسن مطلع اورا جواب شد  
 یکروز مانده بود ز عمر حساب شد  
 کردم فدای خدات این صیت پنهان  
 بگر خنجر از کوی او بگرفته و امان  
 سروی دیده است تو گوئی جوی چشم

ره دور در هنر در نظر بر شرب نار آمده  
 ز خون بیکان خاک درش رنگین شود روی  
 زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 و صد امانت فایز بود پس از تسلط اهل فرنگ بر فارس  
 شد در ششم و یقیناً ۲۹۰ هجری  
 و اسرار که بلا از وی یادگار است از او است نه

آهیم زیننه تا به سهارفت رفت رفت  
 غلطان می رود در شکم به کوی او  
 گفتند که بود مثل تو گفت که کسی نیست  
 گفتند که باشد یار تو گفت که بخت من بود  
 قدر بگرانی اسید غلامین قدر این سید ظریف حسینی  
 هستی پوشید با خنجر غالب شوره سخن میکرد و رائه بهلوی و فارسی تاریخ و دیده گوئی بدلولی و شت و جود

از وفات منشی ظهیر در مدینه عالی کهنه تا هشت سال تاملانده اش صحبت و فتنه بارده آخر ایام حیات  
 دیدیم خواب آشفته سادس شده بهر چاه و دو کی میت و موم و قیقه و ۳۳۰ سال گذشت و دیوان  
 غزلیات و قصاید هندی و نونی اقتضا و قدر مطبوع و مرغوب انام شده در فن عروض تا بهی  
 شگرف موصوم به قواعد عروضی ارد از اشعار فارسی او است

## قطعه در رفع غم از شعر حافظ شیرازی

نوشت مطلق پر نور خواجہ شمس الدین  
صلاح کار کجا و من خراب کجا  
فتاد عقدہ در اندیشہ خروہ گیران را  
که یک روی متحرک و گرد روی ساکن  
غلو اگر چه بود عیب مرقوانی را  
مباش غره بدین یک دو نکته دانستن  
نخست گفت که ای صاحبان دانش و ادب  
سپس نفس خطا تازه کرد و قدر خطا  
اشاره چیت عبارت بلوغ و عذر لطیف  
مباش غره ز غوغای مدعی ای قلال  
من بگری امولوی محمد حسن آن پسر محمد احمد بگری

بود از رنگ فزک صیقل شاهجهانی و مصطلحات شاهجهانی تالیف است در بلد بھوپال در  
ہندوستان بھمان حکیم بر قلوب حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم در گذشت از افکار اوست  
چشم بستم ز خود پرودہ بجران بر خاست  
رفت از گرمی جن تو حکایت چنین  
دل نشین ترز سویدای دل آمدن نقش  
بان صبا آئینی ز گریبان کسی

بدین فروغ گہ بار و از سحاب کجا  
بین تفاوت راہ از کجاست تا کجا  
ز لفظ تا کجا و دیگر خراب کجا  
خطاست بہر خط حکم از کتاب کجا  
تراست پایہ این مایہ احتساب کجا  
نظر بود ہمہ کس را ہر کس تا کجا  
صلاح کار کجا و من حسد اب کجا  
بین تفاوت راہ از کجاست تا کجا  
اگر خطا بود اینہا و گریہ اب کجا  
سخن کی است جواب ترا جواب کجا  
در ۱۲۲۲ م متولد شد و نظم و شعر فارسی بی علی

پرودہ چہرہ مقصود چہ آسان بر خاست  
دود از آتش گہا شیر افشان خاست  
کہ چون نقش قدم از کوی تو نتوان خاست  
بوی گلبرگ شنیدیم کہ نازان خاست

سید علی صغیر بگری



# اِخْلَانُ

این خطابه اعضا، مجامع آرایان و شعبه آن در هند و ریتاً  
 داده می شود و به غیر اعضا، با قیمت شش آنه در هند و یک آن و نیم  
 در ایران - بل فروش در هند عنوان خود مؤلف در ایران طهران  
 خیابان لاله زار کتاب خانه طهران -

تالیف دیگر مؤلف | **مَا تَرَكَ كُنْ** در زبان اردو و شش کتاب احوال آنگاه  
 و ابنیه قدیم حیدرآباد کن (۵۹) عکس سلاطین و عمارات و کتیبه با قیمت مجلد پنجم و سه  
 و زبان اردو احوال آنگاه و ابنیه قدیم

Landmarks of the Deccan

حیدرآباد و ابنیه قدیم (۵۹) عکس سلاطین و عمارات و کتیبه با دار است قیمت مجلد پنجم و سه  
 محل فروش - عنوان خود مؤلف حیدرآباد کن

